زمزمه های انتظار

واگویه هایی با امام عصر (عج)



محمد هادی فلاح



بسم الله الرحمن الرحیم

زمزمه های انتظار : واگویه هایی با امام عصر (عج)

نویسنده:

محمدهادی فلاح

ناشر چاپی:

بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (علیه السلام)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

زمزمه های انتظار : واگویه هایی با امام عصر (عج)

مشخصات کتاب

سرشناسه : فلاح، محمدهادی

عنوان و نام پدیدآور : زمزمه های انتظار : واگویه هایی با امام عصر (عج)/محمدهادی فلاح.

مشخصات نشر : قم: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود علیه السلام، مرکز تخصصی مهدویت.۱۳۹۴

مشخصات ظاهری : ۱۱۵ ص.

شابک : ۶۰۰۰ ریال:۹۶۴۷۴۲۸۳۳۲

یادداشت : پشت جلد لاتینی شده: Zamzameh - hayh antezar

یادداشت : عنوان عطف: زمزمه های انتظار.

یادداشت : کتابنامه: ص. [۱۱۳] - ۱۱۵؛ همچنین به صورت زیرنویس.

عنوان عطف : زمزمه های انتظار.

عنوان دیگر : واگویه هایی با امام عصر (عج).

موضوع : محمدبن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق.-

موضوع : مهدویت -- انتظار.

رده بندی کنگره : BP۵۱/ف۷۷ز۸

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵۹

شماره کتابشناسی ملی : ۱۰۹۴۹۱۱

ص:۱

اشاره

زمزمه های انتظار

(واگویه هایی با امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف)

نگارنده: محمدهادی فلاح

فهرست مطالب

اگر برای این نگاشته ام

در پیشگاه خدای متعال،

ثوابی است،

من با دلی آکنده از امید

آن را به روح پدر مرحومم

"حاج کربلایی شعبان فلاح"

تقدیم می دارم.

یا ابا صالح المهدی

خدا کند بپذیری

زنم چو کوبه در را خدا کند بپذیری***جوان دیده تر را خدا کند بپذیری

شود جهانی به کامم اگر کنی تو نگاهم***امید من که اگر را خدا کند بپذیری

شنیده ام که پناهی، امید دیده به راهی***منِ غریب و نفر را خدا کند بپذیری

تو می بری دل و جانم یقین تو دانی چنانم***در این میانه ضرر را خدا کند بپذیری

ز جهل مردم خامم که دل شکسته و بالم***تو صبر و خون جگر را خدا کند بپذیری

به جرم بت شکنی من در آتش دون فتادم***نشسته باغ شرر را خدا کند بپذیری

ز کوی دیو و دَدانی گذشته ام به جوانی***از این گذر، تو گذر را خدا کند بپذیری

شبی به چشم ندارم ز درد عشق تو خوابی***دعا و اشک سحر را خدا کند بپذیری

ز غیر تو که بُریدم به گِرد تو که پریدم***طواف و رَمْیِ جَمَر را خدا کند بپذیری

برای روز قیامت(۱) دعا کنم که به نامت***جوانِ خاک خزر را خدا کند بپذیری(۲)

۱- روز ظهور تو.

۲- نگارنده.

پیش گفتار

سخن گفتن و بازنوشتن از وجود نازنینی که نمونه برجسته همه خوبی های زمانه خویش است، دوختن جامه کوتاهی را می مانَد که بر قامت شاهوار نمی گنجد، ولی هر کس با بضاعت مُزجاه ذهن و باور خود، واژه هایی را بُرش داده با چینش آنها و وصله بر هم، بر آن است تا این قامتِ ناپیدا را جلوه گر سازد. و امروزه، بایستگی این مهم بر عهده باورمندانِ توانمند، بیش از پیش شده است. چه، در روزگاری که بهره جویی از نوآمدهای صنعتی، انسان را از خود و حقایق متعالی و فراسویی می فراموشانَد و به راهی دیگر رهنمون می شود، می بایست که با طرحی دیگر از جنس زمان، نامه وجود نامبُردار انسان کامل و نیازمندی به او و لزوم سوگیری های دینی را پیوسته یادآور شد تا خدا که نخواسته، خلاف سویمندی زمان، از آن عزیز دور نمانیم. چون زمان، دوان دوان و نَفَس زنان به سوی او می رود تا در دامان حضور او خود را عاقبت به خیر سازد، که زمانه مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، هنگامه خاطراتِ خوشِ آفرینش است. بر پایه اعتقاد ما، بی گمان اگر او نمی بود لحظه های زمان نمی تپید و پویه ای نمی داشت و در کام ایستایی، همه چیز می پژمرد.

آری، شیرین تر و گواراتر از این لحظه نیست که انسان با دوست داشتنی ترینِ خود به سر بَرد و این گاهِ فرح بخش و بساط قرب را غنیمت شمرد، به زبان حال و بر پایه دل با او هم صحبت شود، رازهای ناگفته را بازگوید، از ویژگی های رمزآلودِ جهانی و قدسی او، از محنت های خود و از امواج گونه گون و غرقابه های سهمناک زمانه، از غربت و تنهایی، از تازش خیانت ها و سختی راه و دام های تنیده، شِکوه کند و با عرضه دلِ پُرخواهش، تن خسته و بال شکسته و گونه نمناک را گواه گیرد و سر بر دامنِ او نهد و با زبان ناز و نیاز، بودنِ با محبوب و گذرانِ با او را به درازا کشانَد و چشم مشتاق را در اشباع دل بی تاب، مدد رساند و آن گاه، دل و جان را در قلمرو دلجویی و نوازش او آرام ساخته، به شادمانی حقیقی دست یابد.

نقدها را بود آیا که عیاری گیرند***تا همه صومعه داران پی کاری گیرند

مصلحت دید من آن است که یاران همه کار***بگذارند و خم طُرّه یاری گیرند

خوش گرفتند حریفان سر زلف ساقی***گر فلک شان بگذارد که قراری گیرند(۱)

«اَللّهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ اَنْ تَخْتِمَ لِی بِالسَّعادَهِ فَلا تَسْلُبْ مِنّی ما اَنَا فیهِ وَلاحَوْلَ وَلاقُوَّهَ اِلّا بِاللهِ الْعَلِیِّ الْعَظیمِ».(۲) بارخدایا، من حقیقتاً از تو می خواهم (عمر) مرا با سعادت، پایان دهی. پس آنچه (اعتقاد و حالی را که) در آنم از من نستان. توان و نیرویی جز به خدای علیّ و عظیم نیست.

۱- حافظ، ص۱۲۵، غزل ۱۸۵.

۲- بخشی از زیارت نامه حضرت معصومه(س).

ای خدا، این وصـل را هجـران مکـن**سرخوش_ان عشق را نالان مکن(۱)

محمّد هادی فلّاح

زمستان ۱۳۸۴

ص:۷

۱- مولوی، دیوان شمس تبریزی، ص۷۵۸، غزل۲۰۲۰.

درباره کتاب

۱. مطالب کتاب پس از نگارش، در پنج بخش تنظیم شده است؛ به این معنی که از آغاز مانند پژوهش های علمی بر اساس طرح و نقشه و چهارچوب مدوّن، نوشته نشده است، بلکه بر پایه تصویری ذهنی آنچه را از سال ۱۳۶۶ در لحظه هایی از زندگی ام در اصفهان به مقتضای حال و حضور و ذوقْ نگاشته ام بعدها متناسب با یکدیگر در کنار هم قرار داده ام.

۲. برای هر بخش از کتاب، چکیده ای به عنوان معرفی و مقدمه ورود نوشته ام تا خواننده محترم به مفاهیم و محتوای هر بخش نزیک تر شود و راحت تر با آن پیوند برقرار کند.

۳. در جای جای این کتاب پای سرنامه های: "نگار پرده نشین"، "شام هجران"، "شِکوه ها"، "ناز و نیاز" و "دولت فیض" به بازگویی و ستودن ویژگی های پرده نشین غیب، بایستگی های عصر غیبت، دل تنگی ها، گلایه ها، حدیث آرزومندی، خواهش های فرازین و فرودین و نشانه های دولت موعود، بر خواهید خورد که در خور یک باورِ آمیخته با مِهرورزی است و جز در تندیس و گستره یک حال و حضور نمی گنجد.

۴. در بند بند این مجموعه همواره وجود نازنین امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف این یادگار نبوی(صلی الله علیه وآله) را به عنوان ناب ترین واسطه بین خود و خدای متعال درنظر داشته ام.

۵. شاید برخی از نکته هایی کتاب، تکراری به نظر برسد، ولی با بهره جویی از سبک نگارش قرآن کریم، با تفاوتی اندک در این تکرار تعمّد داشته ام. از این رو، بر این باورم که هیچ زیانی ندارد بلکه سودمند است. هرچند برخی، تکرار این نکته ها را لازم ندانند.

۶. این مجموعه با الگوگیری از دعاهای وارد شده از اهل بیت(علیهم السلام) به ویژه دعاهای شریف صحیفیه سجادیه، آموزه ها و یادسپاری های گوناگون دیگری را نیز با خود همراه دارد.

۷. فرازهایی از این مجموعه پیش تر با ویرایش و نام دیگر در مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما به صورت محدود (داخلی) و به منظور بهره جویی در برنامه های شنیداری و دیداری سازمان و دیگر شعبه های آن در کشور، چاپ شده است.

یک یادگاری:

یک لحظه شبی غافل از آن ماه نباشید***شاید که نگاهی کند آگاه نباشید(۱)

ص:۹

۱- سراینده اش را نیافتم.

نگار پرده نشین

در این بخش به برخی از ویژگی های اندیشه ای، گفتاری و رفتارهای متعالیِ فردی و اجتماعی نگار پرده نشین، امام آسمان و زمین، ا نسان کامل، نیک نام و برتر در مقیاس گسترده و جهانی، هموند با خواسته های فطری بشری با تکیه بر خِردورزی و دور از خیال پردازی و برپایه بشارت های دینی و همگون با باورهای مذهبی پرداخته و چینش داده ام.

بگشای نقاب از رخ و بنمای جمالت***تا فاش شود آن چه همه در پی آنند

ای پرده نشین در پی دیدار رخ تو***ج_ان ها هم_ه دل باخت_ه، دل ها نگرانند(۱)

۱- دیوان امام خمینی(ره)، ص۱۰۲، غزل «پرده نشین».

بر آنم تـا دیگران بـا سـیما و نغمه آسـمانی تـو مـواجه گردنـد و در جرگه حضـور عطرآگین و بـاور قـدس آمیز تو، از آهنگ پُرجاذبه و دلپذیر آن بهره گیرند.

«اِنَّ هذِهِ تَذْکرَهٌ فَمَنْ شاءَ اتَّخَذَ اِلی رَبِّهِ سَبیلاً».(۱) همانا این یادآوری است. پس هر کس که خواهـد، راهی به سوی پروردگار خویش پیش گیرد.

تو را باید آن گونه که هستی و سزای توست شناخت، بیشتر و بهتر از گونه هایی که می پندارند و می خوانند.

تویی آن رازِ گران بها و سر به مُهری که آفرینش در دامان خویش پنهان نگاه داشته است.

پروردگارا،

به یازده خُمِ می گرچه دست ما نرسید***بده پیاله که یک خم هنوز، سربسته است(۲)

عالَم در محضر نگاه فراخ توست؛ ساده اندیشی است که کسی گمان برد برای آن کار دیگر، خلوت و گریزگاهی دارد.

«وَ قُلْ اِعْمَلُوا فَسَیَرَی اللّهُ عَمَلَکمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ».(۳) بگو عمـل کنیـد، خداونـد و پیـامبرش و مؤمنـان، عمل شـما را می بینند.(۴)

تو مظهر و مصداق اسم ظاهر و باطنی، و از فرط نزدیکی، پنهانی و چون مژه دیدگانی.

او نیست نهان به ملک توحید***تو دیده بیار، می توان دید(۵)

یا مَنْ هَوَ اخْتَفی لِفَرْطِ نُورِهِ***اَلظّاهِرُ الْباطِنُ فِی ظُهُورِهِ(۶)

ص:۱۱

۱- مزمل / ۱۹.

۲- فرید اصفهانی، رک: آه عاشقان (در انتظار موعود)، گردآوری: محمدعلی مجاهدی (پروانه)، ص۶۵، غزل «بهشت مجسّم».

۳- توبه، ۱۰۵.

۴- از امام صادق علیه السلام پرسیده شد که مقصود از مؤمنان در آیه یادشده چه کسانی هستند؟ امام فرمود: ائمه علیه السلام . (کافی، ج۱، ص۲۱۹، حدیث ۲.) از علی بن موسی الرضا علیه السـلام گزارش شـده است که: «وَ اللهِ اِنَّ اَعْمالَکمْ لَتُعْرَضُ عَلَیَّ فی کـلِّ یَوْمٍ وَ لَیْلَه.» (کـافی، ج۱، ص۲۱۹، حدیث ۴.) به خـدا سوگنـد که حقیقتـاً اعمال شـما هر روز و شب بر من عرضه می شود.

۵- سراینده اش را نیافتم.

۶- حکیم ملا هادی سبزواری، رک: مرتضی مطهری، شرح مبسوط منظومه، ص۵ . ترجمه: (ای آن که از شدت ظهور، پنهانی

و در ظهور خویش، باطن و ظاهری.) در اینجا ممکن است کسی بگوید: این شعر درباه خدا است و هیچ با این جمله مناسبت ندارد. در پاسخ می نویسم: در بهره جویی از آیات قرآن کریم، همواره به موضوع و به شأن نزول آنها توجه نمی شود چه رسد به یک عبارت حکیمانه منظوم! هرچند این بیت در شأن خداوند گفته شده است، اما بهرجویی از آن، آن هم برای تشبیه، چه اشکالی می تواند داشته باشد؟ وقتی امام صادق علیه السلام درباره غیبت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف می فرماید: «یرونه و لا یعرفونه»، آیا نمی توان گفت: غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف به اختفای نور می ماند؟ آیا نمی توان گفت: گویا خداوند خواست، آن حضرت را مثال خود، از دیدگان ما پنهان کند؟ یعنی گویا وجودش را شدّت بخشید و بر بودش افزوده است. و ما چون در رده پایین تری از مراتب بود و وجود بسر می بریم، از درک مرتبه بود و وجود آن حضرت در این زمان می مانیم و ایشان را پنهان می دانیم و می خوانیم. به تعبیر یکی از بزرگان، با اسم «غایب» که اسم ماست کسی را می خوانیم که نام او «حاضر» است.

حجاب روی تو هم روی توست در همه حال***نهان ز چشم جهانی ز بس که پیدایی(۱)

قالَ الصّادِقُ(علیه السلام): «جَعَلَ اللهُ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ اْلخَلْقِ حِجاباً یَرَوْنَهُ وَ لا یَعْرِفُونَه».(۲)خداوند [در عصر غیبت] میان او [امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف] و مردم حجابی قرار داده است که او را می بینند، ولی نمی شناسند.

چه کنم با که توان گفت که یار***در کنار من و من مهجورم(۳)

به تو پناه می برم که تو همواره در پناه خدایی.(۴)

حافظ از دست مده دولت این کشتی نوح***ورنه طوفان حوادث ببرد بنیادت(۵)

خدای عزیز را هزاران سپاس و ستایش که وجود بی همتا و حکیمانه تو را نعمتی فراگیر به درازنای زمان به طیف انسان و پهنه هستی ارزانی داشته و روشنی ظهورت را رخدادی ویژه و آغازگاهی نوین در زندگی بشریت برشمرده است. «اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمینَ».(۶)

خدایا، به رحمت نظر کرده ای***که این سایه بر خلق گسترده ای

دعا گوی این دولتم بنده وار***خدایا، تو این سایه پاینده دار(۷)

۱- سراینده اش را نیافتم.

۲- بحارالأنوار، ج۵۱، ص۲۲۳، حدیث ۱۰.

۳- سراینده اش را نیافتم.

۴- برای این نگاشته ام از سه دلیل یاد می کنم: الف) امام علی علیه السلام فرمودند: «کُنّا اِذَا احْمَرَّ اْلبَأْسُ اتَّقَیْنا بِرَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله». رک: ترجمه نهج البلاغه، فصل فی غرائب کلامه، ش۹. هر گاه آتش جنگ شعلهور می شد ما به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می بردیم. ب) نقل است که پیامبر عظیم الشأن صلی الله علیه و آله از جوانی، تست هوش گرفته از او پرسیدند: ای جوان، مرا بیشتر دوست می داری یا پدرت را؟ جوان: یا رسول الله، شمار را. پیامبر صلی الله علیه و آله : مرا بیشتر دوست می داری یا مادرت را؟ جوان: یا رسول الله صلی الله علیه و آله، "بِأَبی اَنْتَ وَ اُمّی" شما را. پیامبر صلی الله علیه و آله : مرا بیشتر دوست می داری یا خودت را؟ جوان: "بِنَفْسی اَنْت" شما را. پیامبر صلی الله علیه و آله : مرا بیشتر دوست می داری یا خدا را؟ جوان این باره مکثی کرد و گفت: ای پیامبر، شما را به این خاطر که از سوی او "جلَّ و علا" آمده اید، دوست می دارم. پیامبر صلی الله علیه و آله از این تیزهوشی و پاسخ جوان، تبسم رضایت بر لبان مبارکش، نقش بست. من نیز به حضرت ایشان عجل الله تعالی فرجه الشریف پناه بردم، چون ایشان در پناه خدا بودند. ج) در جنگ اُحد، وقتی که مسلمانان به خاطر شایعه قتل پیامبر صلی الله علیه و آله، عقب نشینی می کردند، آیه ای توبیخانه نازل شد که من از آن یاد می کنم: «اَفَأنْ ماتَ اَوْ قُتِلَ اِنْقَلَبْتُمْ عَلی اَعْقابِکُمْ» آل عمران/ ۱۴۴. ای مسلمانان [، پیامبر، تنها به عنوان وسیله ای برای رسیدن شما به بارگاه من، آمده

است،] حال اگر او بمیرد یا کشته شود شما به عقب برمی گردید [و مرا که هدف اصلی و نهایی بوده ام از خاطر می برید؟ در حالی که او تنها وسیله بود نه هدف و من هدف بودم نه وسیله.] کوتاه سخن این که: خُنک و گوارا این زندگانی کسی را که همواره جانی از عشق الهی دارد و در پی تبسّم لبان این واسطه های نازنین است.

۵- حافظ، ص۱۵، غزل ۱۸.

۶- حمد/ ۱، زمر/ ۷۵ و غافر/ ۶۵ .

۷- بوستان سعدی، ص۲۲۰، بیت ۱۶و۱۷.

«اَللّهُمَّ وَصَلِّ عَلی وَلِیِّ اَمْرِک الْقائِمِ اْلمُؤَمَّلِ وَاْلعَدْلِ الْمُنْتَظَرِ وَ حُفَّهُ بِمَلائِکَتِک الْمُقَرَّبینَ وَ أَیِّدْهُ بِرُوحِ القُدُسِ یا رَبَّ الْعالَمینَ».(۱) بارالهـا، بر ولی امر خویش، آن قیـام کننـده و آرزو شـده و عـدالت گسترِ مورد انتظـار درود فرست و ملائکه مقرب خود را به گِرد او بگمار. و ای پروردگار جهانیان او را به «روح القدس» تأیید فرما.

به دسـتور قرآن کریم «وَأْتُوا اْلبُیُوتَ مِنْ اَبْوابِها»(۲) (از در خانه ها وارد شویـد) بایـد از راه تو، زنـدگانی را سامان داد و به خدا رسید و کامل شد؛ چه تو باب الله الأعظم و دروازه قرآنی.

«اَیْنَ بابُ اللهِ الّذی مِنْهُ یُؤْتی؟».(۳) کجاست دروازه خدا که از آن وارد می شوند؟

«وَ لاتُؤْتَی الْبُیُوتَ اِلاّ مِنْ اَبْوابِها فَمَنْ اَتاها مِنْ غَیْرِ اَبْوابِها سُمِّیَ سارِقا».(۴)به خانه ها جز از درهایشان نباید وارد شد، پس آن که از غیر در داخل خانه شود دزد نام دارد.

چرا تو را نخوانم که تنها رشته به جا مانده اتصال زمین و زمینیان به آسمانی؟

«اَیْنَ السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَیْنَ الْأَرْضِ وَ السَّماءِ».(۵) کجاست رشته ای که پیوند بین زمین وآسمان است؟

آیه مهر تو گردون را بگرداند مدام***عرش رحمان را چنان طاقی که می گویند تویی(۶)

چرا تو را انتظار نکشم که کلید درهای گشایشی؟

چرا از تو نگویم که به راه های تو در توی آسمانی و تو بر توی انسانی، آشناترینی؟

هر آبروی که اندوختــم ز دانــش و دیــن***نثار خاک ره آن نگار خواهم کرد(۷)

تو اساسی ترین نیاز جهان امروزی و به همین سبب، ماندگاری.

«بَقِیَّهُ اللهِ خَیْرٌ لَکمْ اِنْ کنْتُمْ مُؤْمِنینَ».(۸) ماندگار خدا، برای شما خیر ــ سودمند و مورد نیاز ــ است اگر باور کنید.

ماندگاری را که یارم خیر مستان خوانده اش***خوشتَرَک معنا و مصداقی که می گویند تویی(۹)

تو آنی که یاد و نام تو، با رخدادهای روزگاران، فرسوده نمی شود و با گذشت ایّام، کهنه نمی گردد.

۱- مفاتیح الجنان، بخشی از دعای افتتاح.

۲- بقره/ ۱۸۹.

۳- مفاتیح الجنان، بخشی از دعای ندبه.

۴- ترجمه نهج البلاغه، ص۲۰۳، خطبه ۱۵۴، ش۲۰۳.

۵- مفاتیح الجنان، بخشی از دعای ندبه.

۶- نگارنده.

۷- حافظ، ص۹۲، غزل ۱۳۵.

۸- هود/ ۸۶.

۹- نگارنده.

چرا سرسپار راه تو و از پی ردّ پایت نباشم که تو راز و رمز آرامش و آسایش بشری؟

چرا نه در پی عزم دیار خود باشم***چرا نه خاک سر کوی یار خود باشم

بُوَد که لط_ف ازل رهنم_ون شود حاف_ظ***وگرنه تا به ابد شرمسار خود باشم

چرا به یاد تو خو نگیرم که تو تنها یادواره با شکوه و ماندگار حادثه آفرینشی؟

جان من، آن جام و آن ساقی که می گویند تویی***ذوالجلالم را رخ باقی که می گویند تویی(۱)

چرا به نام تو، تسبیح به دستْ ذکر نگویم که مهـدی در انتظار انبیاء و اولیاء، دیرینه ترین و پُرنفوذترین نام ها در پیشگاه خـدا است؟

«وَ لَقَدْ اَرْسَلْنا مُوسی بِآیاتِنا أَنْ اَخْرِجَ قَوْمَک مِنَ الظُّلُماتِ اِلَی النُّورِ وَذَکرْهُمْ بِأَیّام اللهِ إِنَّ فِی ذلِک لَآیات لِکلِّ صَبّار شَکور».(۲) همانا ما برای موسی آیاتی را فرستادیم که قوم خود را از تاریکی ها به سوی نور بیرون ساز و روزهای خدا (از جمله روزگار ظهور مهدی) را به یادشان آور که در این، برای هر انسان بسیار شکیبا و شکرگزار، نشانه هایی است.

چرا به نگاه تو مباهات نکنم که در پرتو آن به سرفرازی و تَسَلّا، نائل می شوم؟

چرا به آیین و روش پـدرانت زنـدگی ام را شـکل نـدهم که آنـان خیرخواهـان و پایه گـذارانِ خودآگاهی و کمال خواهی در زمین و طلایه داران عالم متعالی اند؟

ما بدان مقصد عالی نتوانیم رسید***هم مگر پیش نهد لطف شما گامی چند(۳)

«بِکمْ یُنَفِّسُ الْهَمَّ وَ یَکشِفُ الضُّرَّ».(۴) خداوند به واسطه شما، غم و اندوه را از میان ببرد و سختی را برطرف سازد.

«مَنْ والاهُمْ فَقَدْ والَی الله مَنْ عاداهُمْ فَقَدْ عادَی الله وَ مَنْ عَرَفَهُمْ فَقَدْ عَرَفَ اللهوَ مَنْ جَهِلَهُمْ فَقَدْ جَهِلَ الله وَ مَنِ اعْتَصَمَ بِهِمْ فَقَدِ اعْتَصَمَ بِالله وَ مَنْ تَخَلّی مِنْهُمْ فَقَدْ تَخَلیّ مِنَ الله عَزَّوَجَلَّ».(۵) هر کس آنان را دوست بدارد، خدا را دوست داشته و آن که آنان را دشـمن بدارد، خدا را دشمن داشته است. و هر که آنان را بشناسد، خدا را شناخته و هر کس آنان را نشناسد از شناخت خدا باز مانده است. هر که به آنان بپیوندد با خدا پیوند یافته و هر کس از آنان کناره گزیند از خدای «عزوجل» جدا شده است.

کس به تو مانند نیست؛ تو نیک نهاد، نیک خو، نیک رو، نیک منش، نیک خواه، نیک محضر، نیک اختر و نیک فرجامی.

جمال یوسف مصری شنیدی؟***تو را خوبی دو چندان آفریدند

۱- نگارنده.

۲- ابراهیم/ ۵; سه روز: روز قیام قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف، روز رجعت و روز قیامت، ایّام الله دانسته شده است. رک: بحارالأنوار، ج۵۱، ص۴۵، حدیث۴، به نقل از تفسیر قمی.

۳- حافظ، ص۱۲۳، غزل ۱۸۲.

۴- مفاتیح الجنان، بخشی از زیارت جامعه کبیره.

۵- مفاتیح الجنان، بخشی از زیارت جامعه کبیره.

سراپایم فدایت باد و جان هم***که سر تا پایت از جان آفریدند(۱)

تو امیـد دین داران، درماندگان، دَردکشان و دُردی کشانی. آنان به نغمه خوش الحانِ موعود آسـمانی، جلال و جمال فروزان، حقیقت رفتارهای محبت آمیز و مقدس و طنین آرام بخش صدای تو دل خوش داشته اند.

از آستان پیر مغان سر چرا کشیم***دولت در آن سرا و گشایش در آن درست(۲)

تو آنی که توفیق همگانی.

«بِيُمْنِكَ رُزِقَ الْوَرى وَ بِوُجودِكَ ثَبَتَتِ الْأَرْضُ وَ السَّماءُ».(۳) به یُمن حضور تو، همه روزی دارند و به برکت وجود تو، زمین و آسمان پایدار است.

تو که نیامده چنینی، بیایی چونی؟!

مرا روی تو بی قیدم نموده***کمند زلف تو صیدم نموده(۴)

تو شهسوار عشق، کیمیای هستی، مقیم خلوت سرای خاص، مدرس خلوتیان ملکوت، کشتی نوح، دارالسلام اهل دل، آیینه دار حق و زیباترین نگاری که لوح را گنجایش تصویر نگاره ات و قلم را یارای تحریر نگارشت نیست.

بالای تخـت یوسف کنعان نوشته اند***هر ی_وسفی که یوسف زهرا نمی شود(۵)

تو نه برتر از انسان که برترین انسانی و بی نهایتْ یادآور خدایی.

غلام همّت آنم که زیر چرخ کبود***ز هر چه رنگ تعلّق پذیرد آزاد است(۶)

بر این بـاورم که تو گونه ای دیگر از کلام قرآنی و قرآن گویای من، تویی؛ به یقین، دست یافتن به ظهور و مسّ حضور تو نیز جز با طهارتِ دل و جان، میسور نیست.

«لايَمَسَّهُ اِلَّا الْمُطَهَّرونَ».(۷) جز اهل طهارت، به قرآن دست نمی یابند.

جمله آیات کتابش صورتی دیگر ز توست***جان قرآنی و اوراقی که می گویند تویی(۸)

۱- عراقی، ص۱۳۸.

۲- حافظ، ص۲۸، غزل ۳۹.

۳- مفاتیح الجنان، بخشی از دعای ندبه.

۴- نگارنده.

۵- سراینده اش را نیافتم.

۶- حافظ، ص۲۷، غزل ۳۷.

۷- یس/ ۷۹.

۸- نگارنده.

«يَعْطِفُ الْهَوى عَلَى الهُدى، إذا عَطَفُوا الْهُدى عَلَى الْهَوى وَ يَعْطِفُ الَّرأىَ عَلَى الْقُرآنِ إذا عَطَفُوا الْقُرآنَ عَلَى الرَّأى».(۱) آن گاه که هدایت، تابع هوس ها و وقتی که قرآن تابع نظریه های افراد است او اندیشه های آنان را تابع قرآن می گرداند.

من نخواهم کرد ترک لعل یار و جام می***زاهدان معذور داریدم که اینم مذهبست(۲)

قرآن مدینه اشراق و الهام و تو دروازه برازنده و گشایش یافته آنی؛ و طهارت دل و جان هر کسی، کلید این دروازه خداست.

ره نیابد بر دری از آسمان، دنیاپرست***در نه بگشایند بر وی گرچه درها واستی(۳)

قرآن به اراده خدای تعالی از آسیب روزگاران، ایمن ماند، بی شک تو قرآنی که در امانی.

«اِنّا نَحْنَ نَزَّلْنَا الذِّكرَ وَ اِنّا لَهُ لَحافِظُونَ».(۴) ما قرآن را فرو فرستادیم و خود نیز آن را نگهبانی خواهیم کرد.

شکر ایزد که ز تاراج خزان رخنه نیافت***بوستان سمن و سرو و گل و شمشادت(۵)

قرآن، جز برای خودنگهداران و شخصیت های استوار، راهگشای دلپذیر نیست. «هُدىً لِلْمُتَّقينَ»،(۶) «يَهْدى لِلَّتى هِىَ اَقْوَمُ».(۷) پس تنها آنان که جان بی پیرایه و پیراسته از اعوجاج و ناروایی دارند، از زمزم رهبری تو، خشنود بوده و گوارایشان خواهد بود.

قرآن قابل فهم و برای تدبّر و اندیشیدن و به کار بستن و حق همگان است؛ وجود تو نیز حق و همگون با نیازهای بشری و انکارناپذیر است، پس آنان که میان خود و قرآن یا تو حصار نافهمی بسازند و حجاب ابهام بیندازند، از تأثیر و نفوذ دل انگیز این همه آموزه های ناب، باز می مانند و اندیشه و رفتار و زندگی خویش و جامعه ای را نابهنجار می سازند.

قرآن را با تحریف معنوی و امام را با تحریف شخصیت، از راه جمود و تحجّر و ایستایی در بینش ها، مهجور می سازند. بی گمان یگانه شرط سلامتی جامعه اسلامی، نگهبانی و پاسداری از حقیقت قرآن و شخصیت حقیقی توست.

قرآن، استعداد پایان ناپذیر و دریای بی منتهاست. و تو مستعدترین و آگاه ترین کس به ژرفای شگفت انگیز آنی.

۱- ترجمه نهج البلاغه، ص۱۸۲، خطبه ۱۳۸، ش۴.

۲- حافظ، ص۲۳، غزل ۳۱.

۳- میر فندرسکی. رک: تُحْفَهُ الْمراد (شرح قصیده ی میرفندرسکی، به ضمیمه شرح خلخاىْ و گیلانی)، شریف دارابی. عبّاس، به کوشش: محمدحسین اکبری.

۴- حجر / ۹.

۵- حافظ، ص۱۵، غزل ۱۸.

۶- بقره/ ۲.

۷- اسری/ ۹.

مستی به چشم شاهد دلبند ما خوشست***زان رو سپرده اند به مستی زمام ما(۱)

قرآن در برابر معاندان، مخالفان و افراد بی تعصب، هماوردخواه و شجاع ترین منطق ها را داراست و تو مظهر شجاعت، تحمل و هماورد خواهی قرآنی.

جان فدای دهنش باد که در باغ نظر***چمن آرای جهان خوشتر از این غنچه نبست(۲)

قرآن بیانگر ویژگی های متعالی نازل کننده خویش و تو آیینه تمام نمای آفریدگار خودی.

قال عَلِیٌّ(علیه السلام): «کتابُ الرَّجُلِ عُنْوانُ عَقْلِهِ وَ بُرْهانُ فَضْلِهِ».(۳) نوشتار هر کس، بیانگر خرد و آشکار سازنده فضل اوست.

وجود تو در این سرا، نشانه نیک فرجامی آفرینش دنیا است و به یُمن ظهور و حضور و مدینه فاضله تو، بشر عاقبت به خیر خواهد شد.

تو را در این زمانه، گسترده ترین و پُرنعمت ترین سفره میهمانی الهی می خوانم و می دانم.

جوهره ماندگاری یک چیز به سودمندی و نیازمندی به آن است، بی گمان، گوهره وجود تو، سودمند و گستره جامعه بشری، تو را حاجتمند است که از دیر باز، ماندگاری.

«بَقِیَّهُ اللهِ خَیرٌ لَّکمْ إِنْ کنْتُمْ مُؤْمنینَ».(۴) ماندگار خدا، برای شما خیر ــ سودمند و مورد نیاز ــ است، اگر باور کنید.

به نیم نگاهی از تو، دید من، فراخ و فراگیر می شود، شناختم از انسان و جهان، دگرگون می گردد و از یک سویه نگری و هم داستان شدن با اندیشه های کژ و درهم و جزیره ای، رهایی یافته، خدا و جهان و خویشتن را آن گونه که باید می یابم.

دست تهی به درگهت آمده ام امیدوار***لطف کن ار چه نیستم در خور مرحبای تو(۵)

تو پرتوبخش ترین مشعل فروزان، فرهیخته ترین و شورانگیزترین رهبر و همراه، بهترین وسیله برای دست یافتن به اهداف انسانی و کوتاه ترین راه و مطمئن ترین آن برای زندگی ایده آل بشر و نزدیک شدن به خدای متعال هستی.

جهانت به کام و فلک یار باد***جهان آفرینت نگهدار باد(۶)

جهان آفرینت گشایش دهاد*** که گر وی ببندد که داند(۷) گشاد؟(۸)

۱- حافظ، ص۹، غزل ۱۱.

۲- حافظ، ص۱۹، غزل ۲۴.

۳- غررالحکم، ص۴۹، حدیث ۲۸۹.

۴- هود/ ۸۶.

۵- عراقی، ص۲۰۶.

۶- بوستان سعدی، ص۲۰۷.

۷- در برخی از نسخ، «نشاید» آمده است.

۸- بوستان سعدی، ص۳۲۹.

تو آنی که نـام و یـاد و حرمت حضور نگاه تو، انسان باورمنـد را از هوس هایش باز می دارد و او را از گرایش به افراد و رفتار آلوده، ناپسند و ناسازگار، رهایی داده و زندگی صادقانه را با رویکردی عقلانی و عرفانی به او می بخشد.

از آستان پیر مغان سر چرا کشیم***دولت در این سرا و گشایش در این در است(۱)

چاره تویی، بیچاره آن که مهدی نخواهد.

بی تو، سود چه سود؟

من ایرانی ام، مسلمانم، مذهبم شیعی است و زنده بودنت را از پس یازده روشنایی باور دارم و همه مردم گیتی را به جرگه این میهمانی فراخوانده و بر جوار این سفره آسمانی شرکت می دهم.

به راه ناصواب رفته است آن که باورش را در کپر تعصبات باطل حبس کند؛ گرد تو سنگ چیده یا پَرچین کشد و بخیلانه، تو و این همه خوبی هایت را تنها از آن شیعه و قلمرو ویژه بداند. مهدی را آن گونه که سزای اوست نشناختند.

از باورم به تابش امامت و رهنمونی تو شادمانم و در رواق حضور تو از این عقیده به خود می بالم.

گره هـای زلف تو، به کمنـد می مانـد و خـال تو، به دانه ای که دست آفرینش، به زیبـایی، ماهرانه و رنـدانه در سیمایت تعبیه نموده و مشتاقانِ پَرگشوده به سوی تو را مجذوب روی دلبرانه ساخته است.

ای که در زنجیر زلفت جای چندین آشناست***خوش فتاد آن خال مشکین بر رخ رنگین غریب(۲)

تو را که هماره دلت از مِهر الهی می تپد، بسیار دوست می دارم.

ما نه رندان ریاییم و حریفان نفاق***آن که او عالم سرّست بدین حال گواست(۳)

در پهنه گردون، دوست داشتنی تر از تو کیست؟

ننگرد دیگر به سرو اندر چمن***هر که دید آن سَرو سیم اندام را(۴)

ص:۱۸

۱- حافظ، ص۲۸، غزل ۳۹.

۲- حافظ، ص۱۲، غزل ۱۴.

۳- حافظ، ص۱۶، غزل ۲۰.

۴- حافظ، ص۷، غزل ۸ .

بی نور نگاه تو، نه می بینم و نه به دیده می آیم؛ چه، بی تابش آفتاب، هیچ کس نمی بیند و دیده نمی شود.

شهرتِ گمنامانِ پهنه انتظار، تویی.

تنها فانوس هدایت و رهایی در امواج سهمناک تاریکیِ معاصر، تویی.

«هُدَیً لِلْمُتَّقینَ * اَلَّذینَ یُؤمِنُونَ بِالْغَیْبِ».(۱) [او] برای خودنگهداران، همانان که غیب [حجت غائب] را باور دارند، راهبَر است.

با تو عمر دراز هم کوتاه است.

من به ناز تو می نازم، "آیْ تِ بِلارِه".(۲)

راهبری و انسان گراییِ الهی تو از نوع دیگر است؛ تو را با جان و دل کار است نه با رنگ و گِل.

دوستی و مِهرورزی با شـما اهل بیت(علیهم السلام) گوهری ارزنده، اکسیری سازنده و محرِّک و عنصری توانمند برای سعادت و پیشرفت بشر است.

من نخواهم کرد ترک لعل یار و جام می***زاهدان معذور داریدم که اینم مذهبست(۳)

پژواک آوایت، راه می نمایاند، نگاهت، نیرو می دهد و همراهی ات تأیید رهرو و تسکین تألّمات دل است.

ما را بر آستان تو بس حق خدمت است***ای خواجه باز بین به ترحّم غلام را(۴)

تویی شناساننده ناشناس و پیداتر و نمایان تر از هر شناس.

همه در راه و راه می جویند***از غمت آه آه می گویند

قطع این ره به راه پیمایی***کی توان گر تو راه ننمایی

بنما ره که طالب راهم***ره به سوی تو از تو می خواهم(۵)

۱- بقره/ آیات ۲ و ۳; از امام صادق علیه السـلام روایت شده است که مقصود از غیب در این آیه حجت غائب عجل الله تعالی فرجه الشریف است. رک: بحارالأنوار، ج۵۱، ص۵۲، حدیث ۲۹.
۲- یا "آیْ تِ بِلارِه"، در گویش مازندرانی یعنی: بلای تو به من برسد و من به فدای تو.
۳- حافظ، ص۲۳، غزل ۳۱.
۴- حافظ، ص۷، غزل ۷.

۵- سراینده اش را نیافتم.

تو منظومه هوش، دریچه شعور، احساس گشوده، راز نامیرا، دریای گوهر، مرز باور، زمزمه بشارت، آفتاب دانایی، از جنس نبوّت و زبان قرآنی.

تو کتابی در تو مسطور است عالم هر چه هست***چیست آن کو در کتاب و لوح تو مسطور نیست(۱)

«یا اَیُّهَا النّاسُ قَدْ جاءَتْکمْ مَوْعِظَهٌ مِنْ رَبِّکمْ وَ شِفاءٌ لِما فِی الصُّدُورِ وَ هُدیً وَ رَحْمَهً لِلْمُؤْمِنینَ».(۲) ای مردم، از جانب پروردگارتان برای شما پند و اندرز و شفای آن چه در دل دارید و هدایت و رحمتی برای اهل ایمان، آمده است.

«قَدْ جاءَکمْ بَصائِرُ مِنْ رَبِّکمْ فَمَنْ اَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ عَمِیَ فَعَلَیْها وَ مَا اَنَا عَلَیْکمْ بِحَفِیظ».(۳) از جانب پروردگارتان برای شما، بصائر آمد. پس هر کس بینایی یافت به سود او و هر کس نابینا بماند، به زیان او است و من نگهبان شما نیستم.

اگر در کشاکش زندگی، همه چیز به فدای دین و دین داری باید، پس به فدای تو که تو، دینی و دینداری.

تو را به انتظار نشسته ام که دادپرور و عدالت گستری و پیشاپیش دادخواهان، مظلوم نواز و ستم ستیزی.

جان روز و جان شب ای جان تو***انتظارم انتظار روز و شب(۴)

۱- سراینده اش را نیافتم.

۲- یونس/ ۵۸ .

۳- انعام/ ۱۰۴.

۴- مولوی، کلیات شمس تبریزی، ص۱۵۸، غزل ۳۰۲.

شام هجران

در این بخش، از عصر دورافتادگی و تنهایی، از کردار و اخلاقی بایسته فردی و اجتماعی، از چگونه باید بودن و زیستن شایسته در زمانه غیبت سخن رفته است، روزگاری که جولانگاه اندیشه های چِندش آور و نارس شده، زمانه ای که رفتارهای آشفته و سرگردان می پرورانَد و چالش ها و تنگناهایی را فراروی راستی ها و درستی ها نهاده و تاریکی و کژی و گریز از حقایق را به ارمغان آورده و مکث آفتاب را در پس ابرهای تیره و تار سبب شده است.

شام هجران، تلخ ترین گاهی است که انسان بر کام زمان و زمین و زندگی خویش روا داشته است.

شامم سیه تر است ز گیسوی سَرکشَت***خورشید من برآی که وقت دمیدن است(۱)

روز میلادت همه در شور و شعف، شاد و خرسند که تو آمدی و من هنوز با دیده ای اشکبار، نشسته به انتظار که بیایی.

بازآ که از فراق تو ای مهر جانفروز***صبح زمانه، تیره تر از شام ماتم است

باز آی و باز گیر ز اهریمنان نگین***ای آن که نقش خاتم تو، اسم اعظم است

باز آی و روح در تن این مردگان بِدَم***ای آن که زنده از دمت عیسی بن مریم است

باز آی ای طبیبِ روان های بیقرار***بر خستگانِ غمزده، لطف تو مرهم است(۲)

هر چند پای جانم به خارهای تنیده، خلیده است، اما عهدم با خدای عزیز این که خار از پای دگران درآرَم نه آن که بگذارم؛ و به هوش باشم که گاه حتی گمانی، خار است.

فرض ایزد بگزاریم و به کس بد نکنیم***وانچه گویند روا نیست نگوییم رواست(۳)

«یا اَیُّهَا اَلَّذینَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا کثیرًا مِنَ الَّظنِّ اِنَّ بَعْضَ الَّظنِّ اِثْمٌ».(۴) ای اهل باور از بسی گمان ها دوری کنید؛ چه پاره ای از گمان ها، گناه است.

۱- حضرت آیه الله خامنه ای

۲- محمود شاهرخی «جذبه». رک: آه عاشقان (در انتظار موعود)، ص۲۰و۲۱، غزل «کعبه امید».

۳- حافظ، ص۱۶، غزل ۲۰.

۴- حجرات/ ۱۲.

آن گاه که فرا روی تو از رنج ها و شکنجه های طاقت فرسای درونی ام باز می گویم، از تنهایی و بی کسی، رهایی یافته و به آرامش می رسم، پس اگر به نگاه و خشنودی تو دست یابم، چه حالی خواهم داشت؟!

گوشه گیران انتظار جلوه خوش می کنند***بَرشکن طرفِ کلاه و برقع از رخ برفکن(۱)

«اَللّهُمَّ اَرِنِي الطَّلعَةَ الرَّشِيدَةَ وَاكحُلْ ناظِرِی بِنَظْرَه مِنّی أَلَيْهِ».(۲) بارالها، آن چهره ارجمند و جبین درخشان و ستوده را به من بنمایان و دیده ام را به دیدارش سرمه کش.

کدام دیده بی ترنّم حضور و ژرفای نگاه تو، مضطرب، کم سو و بی فروغ نیست و بی واسطه فیض تو به عالم متعالی ره یافته و از حقیقت های فراسویی، قَبَسی برگرفته است؟

چشم هایم را می نوازم که هجران کشیده، می بارند و بخیل نیستند.

بنمای رخ که بـاغ و گلسـتـانم آرزوست***بگشای لب که قند فراوانم آرزوست

یعقوبوار واسفاها همی زنم***دیدار خوب یوسف کنعانم آرزوست(۳)

پروانه بال هایش، سوداگرانه گرد آتش چراغ سوخت و منتظران حقیقی، خاطرخواهانه در آرزوی نیل به ساحت تو از داغ اندوه فراق شعلهورند.

بشدی و دل ببردی و به دست غم سپردی***شب و روز در خیالی و ندانمت کجایی(۴)

به یُمن نگاه تو برآنم تا در زندگی جمعیِ خویش، جوانمردانه گام نهم، گِرد حق ناشناسانِ ناسپاس نگردم، حقوق نمک را به جای آرم و همواره حرمت انسانیتم را به یاد دارم.

بر آنم تا هماره زندگی ام را ثابت قدم بگذرانم و در پی اثبات خود به دیگران نباشم.

تا میکده باز است و مرا وقت نیاز است***بس مغتنم این فرصت و من پا بگذارم(۵)

بر آنم که به کردار نیک و نیک نامی تو اقتدا کرده، زمانه ام را نه با تحمیل که به تحمّل، پیش برم، تا چگونگی اندیشه و زیستنم باری نهاده بر دوش دیگران نباشد و من رها از ستم و پرسش و نکوهش وجدان خویش و نفرین دیگران بگذرانم.

۱- حافظ، ص۲۶۹، غزل ۳۹۰.

۲- مفاتیح الجنان، بخشی از دعای عهد.

۳- مولوی، کلیات شمس تبریزی، ص۲۰۳، غزل ۴۴۱.

۴- سعدی، ص۵۹۹، غزل ۵۰۵ .

۵- نگارنده.

بر آنم تـا به نوبه و بـا توبه خویش در گـاهِ سَـحر نیز بـا تو همگـام شوم و به سـاحت و جرگه حال و حضور و سـجده و نجوای ملکوتی و تسلّابخش تو نائل گردم و تو در آن دم از من هم در این تنهایی، نامی بری و به دعا نوازشم کنی.

بر آنم که نمازهایم را در گاهِ آغازین ادا کنم؛ زیرا بر این باورم، تو در، گاهِ فضیلت، به نماز ایستاده ای.

به تجربه دیده و دریافتم آن که در جوانی از خود مراقبت نکند، در دوران پیری و ناتوانی اش، این مهم محقق نخواهد شد.

از استادم آموخته و به دل آویخته ام که "جهان در مَرآ و مَنْظر اولیای کمّل و خُلَّص الهی است." پس به هوش باشم از اول که دل به هیچ نسپارم و به خلوت و دَغَل و حیله و خیانت و گریزگاهی، سرگرم و شادمان نگردم.

از کران تا به کران لشکر ظلم است ولی***از ازل تا به ابد فرصت درویشانست(۱)

آن که تعقّل نکند و تو را نشـناسد و جانش به تو تعلّق نگیرد، به صـنعت و صدایی از گوساله های نوین سامری، دل خوش می شود؛ راه را گم می کند و از فرمان ها و پیغام های فراسویی باز می ماند و تو را رنجور می سازد.

فیضی، نشود خاتمه ما به هدایت***گر ختم امامان هُدی را نشناسیم(۲)

قـالَ الصّادِقُ(علیه السـلام): «مَنْ ماتَ وَلَمْ یَعْرِفْ أِمامَ زَمانِهِ ماتَ میتَهَ الْجاهِلِیَّهِ». هر کس امام زمانش را نشـناخته بمیرد به مرگ جاهلیت، مرده است.

تاریخ، درعصر کنونی، جایگاه تو و در جای خویش با تو بودن را به ما می آموزانَد.

خوش به جای خویشتن بود این نشستِ خسروی***تا نشیند هر کسی اکنون به جای خویشتن(۳)

دریغ و حسرت بر جان آن کسی که تو را نپسندد، از تو بد بگوید و تو را در کردار و گفتارش نادیده انگارد و انکار کند.

شکر ایزد که ز تاراج خزان رخنه نیافت***بوستان سمن و سرو و گل و شمشادت(۴)

۱- حافظ، ص۳۵، غزل ۴۸.

۲- دیوان اشعار، فیضی.

۳- حافظ، ص۲۶۸، غزل ۳۹۰.

۴- حافظ، ص۱۵، غزل ۱۸.

از رحمت و نوازش تو، دور است آن که به نام هوش و زیرکی و با آز و آرزوی تهی برای ایجاد رفاه و آسایش اهل و عیال، یک بار به دنیا آمدنِ زن و فرزندانش را با لقمه های حرام، آلوده سازد و آنان را به سوی تباهیِ هولناکی رهنمون شود.

«فَلْيَنْظُرِ ٱلْأِنْسانُ اِلى طَعامِهِ».(۱) انسان باید به خوراک خویش نگاه دقیق کند.

نشانه و لازمه مهر ورزی با شما، شایستگی و خود ساختگی و ترک خیانت و آزار به دیگران است. آن که بی راهه را راه، هرزگی و فروپاشی اخلاقی اش را عشق و باز فرجام خویش را رضایت و وصال شما می داند، بیشتر به خطا رفته و خود را از ساحت و جرگه مِهر شما دورتر ساخته است.

با دو قبله در ره توحید نتوان رفت راست***یا رضای دوست باید یا هوای خویشتن(۲)

حافظ هر آن که عشق نورزید و وصل خواست***احرام طوف کعبه دل بیوضو ببست(۳)

آن که همواره در کوشش خویش، سر در آبشخور نفاق و دورویی دارد و از درون، پیوند خود را با تو گسسته است و دروغ را یک سیاست، تحلیل و نیاز می داند و تهمت را راهکار و مجاز می انگارد و زندگی اش را بر پایه ای پوشالین، بنا نهاده و وجودت را سپر خویش می خواند و می داند، بی راهه می پیماید که این بیمارگونگی و انحطاط و وارونه کاری اش را هوش و زیرکی بر می شمرد و گریزگاهی از تأیید تو می سازد و در گاهِ لغزش و افتادگی، سخت بیهوده، مِهر و نوازش تو را انتظار می کشد و خود را نیک فرجام می پندارد. آن هوش که با بال صداقت، پَر نزند، بار است.

گر مسلمانی به این است که حافظ دارد***آه اگر از پی امروز بود فردایی(۴)

«کلُّ نَفْس بِما کسَبَتْ رَهینَةٌ».(۵) هر کسی، گروگان عمل خویش است. هر کسی آن دِرَوَد عاقبت کار که کشت.

بی گمان، زیارت شما، نشانه رضایت تان نیست. چه انسان، بی مراقبت و بدون بازگشت از گذشته پَلَشت، با زیارت و تظاهر به سر سپاری و شایستگی، خود را همگون و همبسته نُزهت اهل بیت(علیهم السلام)نمایاندن، پاره سنگ سختی را می ماند که در جوار چشمه زلالی پای نهاده، سیر آن را منحرف ساخته و از آن، جرعه ای هم ننوشیده باشد.

«فَهِیَ کالْحِجارَهِ اَوْاَشَدُّ قَسْوَةً».(۶) مانند سنگ یا سخت تر از آن.

۱- عبس / ۲۴.

۲- سنایی غزنوی، به سعی و اهتمام مدرّس رضوی، ص۴۸۸.

۳- حافظ، ص۲۲، غزل ۳۰.

۴- حافظ، ص۳۴۹، غزل ۴۹۰.

۵- مدثر / ۳۸.

۶- بقره/ ۷۴.

«رَضُوا بِالْحَیوهِ الدُّنْیا وَ اطْمَأَنُّوا بِها وَ الَّذین هُمْ عَنْ ایاتِنا غافِلُونَ».(۱) به زندگی دنیا راضی شده به آن دل خوش داشتند و از آیات ما غفلت ورزیدند.

عنایتی که کیمیای هستی و آسایش دو گیتی ام چونان بندگان حقیقی، خشنودی خداوند و خرسندی تو باشد.

«رَضِیَ الله عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذلِك الْفَوْزُ الْعَظیمُ».(۲) هم خدا از آنان خشنود است و هم آنها از خداوند، این است رستگاری بزرگ.

«رَضِیَ الله عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ اوُلئِك حِزْبُ اللّهِ، اَلا أِنَّ حِزْبَ الله هُمُ الْمُفلِحُونَ».(۳) هم خدا از آنان خشنود است و هم آنها از خداوند. آنان «حزب الله» هستند و آگاه باشید که «حزب الله» از رستگارانند.

بی راهه می پیماید آن که آگاه می شود، ولی انکار می کند و به نام و یاد و خواسته تو بی اعتنا است و در خیالش می لولد و بر طینت خود می تَند و به عادت خویش می رَمَد.

طاعاتِ منکران محبت، قبول نیست***صدبار اگر به چشمه کوثر، وضو کنند(۴)

تو خود گواهی که به خاطر خشنودی تو، خاطرخواهانه با اختیار و توانمندی خویش، از چه چیزهایی گذشتم.

ترسم این قوم که بر دُردکشان می خندند***در سر کار خرابات کنند ایمان را(۵)

در هیچ جای زندگی تو و پدرانت، شما را علی رغم دارابودن روحیه ظلم ستیزی از پی انتقام شخصی نیافتم. از این رو بر آنم که با الگوپذیری از شما و به دور از جبرگرایی، برخی از چیزها، مثل انتقام شخصی را بر عهده روزگار بگذارم و چونان شما بگذرانم.

از هر کرانه تیر دعا کرده ام روان***باشد کز آن میانه یکی کارگر شود(۶)

از کران تا به کران لشکر ظلم است ولی***از ازل تا به ابد فرصت درویشان است(۷)

از تو جدا خواهم بود اگر ساده اندیشانه و پَرسه زنان در گیراگیر زندگی ام، خود را نجات یافته و خوش فرجام گمان برم و شِکن ها و آزمایش های جوراجورِ فراروی خود را جدیّ نینگارم و مغرورانه و بی خبر و در خیال بگذرانم.

ص:۲۶

۱- یونس/ ۷.

۲- مائده/ ۱۱۹.

۳- مجادله/ ۲۲.

۴- سراینده آن را نیافتم، اما مصرع دوم را در دیوان محتشم کاشانی دیده ام. مصرع اول آن: «از روی زاهدان نرود گرد تیرگی» بوده است. رک: محتشم کاشانی، دیوان، به کوشش مهرعلی گرکانی، ص۴۰۳.

۵- حافظ، ص۸، غزل ۹.

۶- حافظ، ص۱۵۳، غزل ۲۲۶.

۷- حافظ، ص۳۵، غزل ۴۹.

دریافتم که بایـد همواره خردورزانه به دین، پناه برد؛ چه در تمام شـرایط، اقتضائات، نیازمندی ها، توفان ها، جزر و مدها، کهنه و نو شـدن زمـان و در کنار بینش ها، کنش ها و منش های گوناگون با خاسـتگاه و اصالتی که دارد، سالم و بی عیب مانـده و همگام، نگهدارپذیرفتگان خود بوده است.

زهی نیک بختی آن دل را که از جذبه نگاه تو، سعه و مدّ یافته و از جزر خواهش های نفس رهاست.

شهدای ما، یادواره ایثار و دیگرگ‍ـرایی و یادمان ظهور تو هستن‍ـد.

آنان که از جام سـیره اجداد تو، طعم بهجت انگیز عدالت را چشـیده اند و اندیشمندانه با بینش ها، کنش ها و منش های تعالی خواهانه شما خو گرفته اند، روا نیست که ناسپاس شده، به اشتباه، جز تو، دیگری را انتظار کشند.

کسی که بر لب کوثر چشید جام مراد**دهان خویشتن از آب شور تر نکند(۱)

بی راهه رفته و می روند، آنان که با نام تو،دانسته یا ندانسته، دیگری را مهدی موعود و منتظر خوانده و می خوانند.

«وَ لا یُقاسُ بِآلِ مُحَمَّد صلی الله علیه و آله مِنْ هذِهِ اْلأُمَّهِ اَحَدٌ».(۲) احدی از این امت با آل محمد قابل قیاس نیست.

«لا تَصْلُحُ عَلی سِواهِمْ وَ لاتَصْلُحُ اْلوُلاهُ مِنْ غَیْرِهِمْ».(۳) جامه امامت جز بر تن آنان شایسـته نیست و غیر آنان کسـی سزاوار این مقام نمی باشد.

«فیهِمْ کرائِمُ اْلقُرْآنِ وَ هُمْ کنُوزُ الرَّحْمنِ».(۴) ستایش های قرآن در باره آنان است و آنان گنج های خدای مهربان اند.

«بِهِمْ عادَ اْلحَقُّ فی نِصابِهِ وَ انْزاحَ اْلباطِلُ عَنْ مَقامِهِ وَ انْقَطَعَ لِسانُهُ عَنْ مَنْبَتِهِ».(۵) حق به وسیله آنان به جای خود باز خواهد گشت و باطل از جایی که قرار دارد دور شده و زبانش از بیخ بریده می شود.

هر که با آلِ خدا در افتاد، بر افتاد و آن کس که با شما در آمد، بر آمد.

ای شهنشاه بلند اختر خدا را همتی**تا ببوسم همچو اختر خاک ایوان شما(۶)

۱- سراینده اش را نیافتم.

۲- ترجمه نهج البلاغه، ص۲۸، خطبه ۲، ش۱۳_۶ .

۳- ترجمه نهج البلاغه، ص۱۸۸، خطبه ۱۴۴، ش۴.

۴- ترجمه نهج البلاغه، ص۲۰۲، خطبه ۱۵۴، ش۳و۴.

۵- ترجمه نهج البلاغه، ص۳۳۸، خطبه ۲۳۹، ش۲.

۶- حافظ، ص۱۱، غزل ۱۲.

«حَتّی إِذا رَأَوْا ما یُوعَدونَ اِمَّا الْعَذابَ وَ اِمَّا السّاعَهَ فَسَیَعْلَعُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَکاناً وَ اَضْعَفُ جُنْداً * وَ یَزیدُ اللهُ الَّذینَ اهْتَدَوْا هُدیً...»(۱) تا وقتی آن چه به آنان وعده داده شد: یا عذاب یا قیامت [قیام مهدی] را ببینند؛ پس به زودی می فهمند که چه کسی جایگاهش بدتر و چه کسی لشکرش ناتوان تر است و خداوند کسانی را که هدایت یافته اند بر هدایت شان می افزاید.

«قُلْ یَوْمَ الْفَتْحِ لا یَنْفَعُ الَّذینَ کفَرُوا أِیمانُهُمْ وَ لا هُمْ یُنْظَرُونَ».(۲) ای پیامبر، بگو که روز پیروزی [مهدی] دیگر ایمان آوردن برای کافران سودی ندارد و به آنان هیچ مهلت داده نمی شود.

چرا تو را از یاد برم که تو به یک چشم برهم زدن، پیروان دل خواهت را فراموش نمی کنی و خاطرخواهانه و بزرگوارانه آنان را رهنمون می شوی؟

«اَللّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَهُ وَ سَهِّلْ مَخْرَجَهُ وَ اَوْسِعْ مَنْهَجَهُ».(۳) بارالها، فَرَجَش را نزدیک، ظهورش را آسان و راهش را هموار و فراخ گردان.

تو ناپدید، نشده ای بلکه ما با انگاره های موهوم و کردارهای کژ، گم شده و تو را فراموش کرده ایم، مددی که خود را بیابیم و تو را به یاد آوریم و بیشتر بشناسیم. "مضطرب حال مگردان من سرگردان را."(۴)

تو در باغ نظر، صید اهل نظری و دور نیستی، من خسته رنجور و بیچاره شب زده، کورم.

بی مهر رخت روز مرا نور نماندست***وز عمر، مرا جز شب دیجور نماندست(۵)

تو خود گواهی که از دوستی با حق ناشناسانِ زهدفروشِ دیوسیرتِ نااهل، دوری جُستم و بیزارم.

«اَعُوذُ بِالله اَنْ اَکونَ مِنَ الْجاهِلینَ».(۶) به خدا پناه می برم این که از گروه نادان باشم.

غریبی، بی نصیبی، مانده در راهی،

پناه آورده سوی سایه سدری،

ببینش، پای تا سر، درد و دلتنگی ست.

نشانی ها که در او...(۷)

۱- مریم/ ۷۵ و ۷۶; از امام صادق علیه السلام روایتی است که این آیه را به زمانه و شرایط قیام امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف تفسیر کرده اند. رک: الکافی، ابی جعفرمحمد کلینی، ج۱، ص۴۳۱، حدیث ۹۰.

۲- سجده/ ۲۹; از امام صادق علیه السلام روایت است که یوم الفتح (روز پیروزی) همان روز چیرگی امام مهدی به دنیا است.

رک: تأویل الآیات الظاهره، سیدشرف الدین، حسینی استرآبادی، ص۴۳۸.

۳- مفاتیح الجنان، بخشی از دعای عهد.

۴- حافظ، ص۸، غزل ۹.

۵- حافظ، ص۲۷، غزل ۳۸.

۶- بقره/ ۶۷ .

۷- اخوان ثالث.

آرزومندم که همواره، فروغ دل و جان تو از حسادت و زخم دیده های خوار و آسیب خنجر فتنه های فسون بار روزگار در امان باشد.

ای قصر دل افروز که منزلگه انسی***یا رب مکناد آفت ایام، خرابت(۱)

سلامت همه آفاق به سلامت توست***به هیچ عارضه شخص تو دردمند مباد(۲)

«يُرِيدُونَ لِيُطْفِؤُا نُورَ الله بِأَفْواهِهِمْ وَ الله مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكافِرُونَ».(۳) آنان می خواهند به بازدم دهانشان، نور خداوند را خاموش سازند، ولی خدا نور خویش را تمام کند، هر چند افراد بی ایمان، خوش نداشته باشند.

تو خود گواهی که در مواجه با همّت، آشنایی، دوستداری، همگامی و انس دیگران بویژه جوانان با تو، چه سان به ابتهاج آمده، خرسند شده و آرام می گیرم. «سُبْحانَ اللهوَ الْحَمْدُلِلّهِ رَبِّ الْعالَمينَ».(۴)

همه در پهنای این گیتی، نان خور و میهمان تو به شمار می آیند، جز آن که شکمش را با لقمه های حرام، انباشته سازد و زندگی اش را به ناروا بگذراند.

سعادتمند آن کس که آموزه های قرآن کریم را از دهان و زبان شما برگرفته، چونان گوهری منظوم برگردن زندگی خویش آویخته و چشمان اهل آسمان را خیره ساخته است.

نیک بختِ خوش طالع آن کس که با نگهبانی از جان و نگهداری از رفتار خویش، طلسمات را گشوده، دست به گنج خشنودی تو رسانده است.

نیک بختِ خوش فرجام آن کس که تو را بخواهد و خواسته اش به اجابت رسد.

هر کس ز درِ تو حاجتی می خواهد***من آمده ام از تو، تو را می خواهم(۵)

بی حضور و کشش تو، مردهوَشی، بختکوار، جهان را در بر می گیرد؛ خداگرایی واژگونه می شود؛ کوشش ها را در کام خود فرو می برد و مردم را بر سفره سطحی نگری، خرافه سازی و افسانه پردازی می نشاند.

ورطه های تاریک غفلت، ما را از نزدیک شدن به تو نیز دور می دارد و بی اعتنا به بَلَد راه، از جاده آشنا به بی راهه روانه می سازد.

۱- حافظ، ص۱۳، غزل ۱۵.

۲- حافظ، ص۷۳، غزل ۱۰۶.

۳- صف/ ۸.

۴- «أِذا جاءَ نَصْرُ اللهِ وَالْفَتْحِ وَ رَأَیْتَ النّاسَ یَدْخُلونَ فی دینِ اللهِ اَفْواجاً فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّک وَاسْتَغْفِرْهُ أِنَّهُ کانَ تَوّاباً». قرآن کریم، سوره نصر.

۵- سراینده اش را نیافتم.

«وَ هُمْ فِی غَفْلَه مُعْرِضُونَ».(۱) آنان در دامان غفلت، ثابت قدم نیستند و دور می شوند.

دوست نزدیکتر از من به من است***وین عجبتر که من از وی دورم

چه توان با که توان گفت که یار***در کنار من و من مهجورم(۲)

هر که ستیغ فهمش بیش، لحظه ها و نغمه های رنجوریش بیشتر؛ جان و دارایی و تبارم به فدایت، تو که در این میانه آگاه ترینی، چه حالی؟

هر که او بیدارتر پُردردتر***هر که او آگاه تر رخ زردتر(۳)

چشمان مضطرب و جویای بشر، کم سو و اشک آلود، وامانده و سرخورده از آسیب دشنه و فتنه های روزگار، به ندایی درونی و فراسویی، امیدوار، آموزه ها و نویدبخشی ادیان و مذاهب را دانسته یا ندانسته، نجات بخشی تو را به انتظار نشسته است.

شام بخت تیره گون چون چیره شد بر روزگار***نقطه امید و مفتاقی که می گویند تویی(۴)

آن که در رخدادهای تلخِ زندگی از صبوری و شکیبایی می گریزد، از عطایای خدای تعالی برای اهل شکیب، بی خبر بوده و خود را بی بهره و محروم ساخته است.

گندمی را زیر خاک انداختند***پس ز خاکش خوشه ها برخاستند

بار دیگر کوفتندش زآسیا***قیمتش افزود و نان شد جانفزا

باز نان را زیر دندان کوفتند***گشت عقل و جان و فهم سودمند(۵)

شیرین تر و خوش گوارتر از اخلاص و کار برای خدای عزیز نیافتم. «اَلْحَمْدُلِلّهِ رَبِّ الْعالَمینَ».(۶)

بر این باورم که اگر نمازم در شرایط وانفسا و تنگناهای زندگی، راهی عملی فارارویم نگذارد و مرا از کژی ها دور نساخته با عالم متعالی، آشتی ندهد و کاستی های روح و روانم را نیز برطرف نسازد، بر ایستایی و لغزشم خواهد افزود.

هر رهروی، لحظه های غمناکی دارد که آبستن پیغام و فیضی فراسویی است. عوام در این گاه برای رفع دل تنگی با ناآشناییِ بی خبرتر از خود به سخن می نشینند و یا به تفریح و تفرج، زمانِ فیض را سپری می کنند، اما خواص با مراقبت، دم فروبستن و شکیبایی و با واسطه و آشنایی تو به آسمان راه می یابند و به قدر ظرفیت و قابلیت خویش، بهره ای می برند.

۱- انبیاء/ ۱.

۲- سراینده اش را نیافتم.

۳- مثنوی معنوی، مولوی، دفتر اول، «اعتراض مریدان بر خلوت وزیر»، ص۳۳، ش۶۳۷ .

۴- نگارنده.

۵- مثنوی معنوی، دفتر اول، «آمدن مهمان پیش یوسف علیه السلام و تقاضا کردن یوسف از او تحفه و ارمغان»، ش۳۲۳۳_۳۲۳۱.

۶- حمد/ ۱، زمر/ ۷۵ و غافر/ ۶۵ .

«اَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ مَاءاً فَسالَتْ اَوْدِيَهً بِقَدَرِها».(۱) خداوند از آسمانِ ابری، آب می فرستد و در هر باریکه ای به قدر ظرفیتش، جاری می شود.

دل خرابی می کند دلدار را آگه کنید***زینهار ای دوستان جان من و جان شما(۲)

فی حَدیثِ اْلقُدْسِیِّ: «اِنَّ لِلّهِ فِی اَیّامِ دَهْرِکمْ نَفَحاتٌ اَلا فَتَرَصَّدُوا لَها».(۳) گاه در زندگی تان، نسیم هایی از سوی خداوند میوزد، آگاه باشید و آن را دریافت کنید.

می دانم که زمین، گهواره من است و من چون به راه رفتن، نزدیک شوم مرا از آن جدا خواهند ساخت.

آموختم که هر حرفی را، هر جایی نگویم تا، کسی رهزنم نشود.

به پیر میکده گفتم که چیست راه نجات***بخواست جام می و گفت راز پوشیدن(۴)

O در جواب هر سؤالی حاجت گفتار نیست***چشم بینا عذر می خواهد لب خاموش را(۵)

هر که را دوست می داشتم به میهمانی سفره سَحرش فرا خوانده، او را به یادگار گفته ام: هان، هر چه می خواهی خبر، گاهِ سحر.

سودمندترین نوبت و مجال را گاهِ سَحر یافتم؛ سَحر، مادر فرصت ها و گاهواره رحمت و آرامش است و چه عطشناک و مهربانانه، بیدارانش را به آغوش می کشد. چه گوارا است که جوانی از خواب شیرین شبانه خویش بکاهد، هنگام سَحر برخیزد، طهارت برگیرد، به نماز بایستد، سر بر خاک نهد و هم گام با تو، الله، الله بگوید و بر مرکب راهوار شب، سوار شود و روزش را بیفروزد.

سوز دل، اشک روان، آه سحر، ناله شب***این همه از نظر لطف شما می بینم(۶)

داد از ناشناسی ات و فریاد از نشناختنم.

معشوق عیان می گذرد بر تو ولیکن***اغیار همی بیند از آن بسته نقابست(۷)

هرگاه قرآن نمی خوانم و در آن نمی اندیشم و از آموزه های اعتدال بخش آسمانی آن فاصله می گیرم، باورهایم در شِکن های گونه گونِ زندگی اجتماعی، ضعیف یا دیگرگون و پراکنده

۱- رعد/ ۱۷.

۲- حافظ، ص ۱۰، غزل ۱۲.

۳- بحارالأنوار، ج۷۴، ص۱۶۸، روایت ۲.

۴- حافظ، ص۲۷۱، غزل ۳۹۳.

۵- ملاصدرا.

۶- حافظ.

۷- حافظ، ص۲۱، غزل ۲۹.

می گردد، افراط و تفریط بر ذهن و روانم سایه می افکند و مرا رنجور و ناشکیب با کامی تلخ در زندگی، رها می پژمراند.

«خُذُوا ما آتَیْناکمْ بِقُوَّه وَ اذْکرُوا ما فِیهِ لَعَلَّکمْ تَتَّقُونَ».(۱) با قوّت آن چه را به شما دادیم، برگیرید و آن چه در آن است را به یاد آرید، باشد که خود نگهدار شوید.

یقین ما، عطشناک، چشمه حضور تو را چشم به راه است و جنینوار زیست گاهی فراخ را به انتظار نشسته است.

هله عاشقان بشارت که نماند این جدایی***برسد زمان دولت بکند خدا خدایی(۲)

۱- بقره/ ۶۳ و اعراف/ ۱۷۱.

۲- مولوی، کلیات شمس تبریزی، ص۱۰۵۱، غزل ۲۸۳۷.

شِکوه ها

در این بخش به شِکوه ها و دلتنگی های عصر انتظار پرداخته ام. گلایه در حضور محبوب، شاید دور از ادب به نظر آید و برخی از دوستداران محبوب را بیشتر رنجیده خاطر سازد، اما از نگاه تمنّای هیچ شیفته ای پوشیده نیست که ساحت محبوب، جرگه پناه و آرامش و امیدواری است، و شِکوه های راهروان دلداده در این میانه از شِکن های پیچاپیچ فرارو و آزارهای جوراجور، آه تلخ و شعله های آتش گداخته ای را می مانند که اگر در نهان خانه دل به جبر نگاه داشته شوند و در جوار دلدار، بازگو و به سردی و شیرینی مبدّل نگردند، بیم آن می رود که کام جسم را ناگوار و درونگاهِ جان را به آتش دل، شعلهور و دوداندود سازند و روان آدمی را سرگردان نمایند.

ز جهل مردم خامم که دل شکسته و بالم***تو صبر و خون جگر را خدا کند بپذیری

به جرم بت شکنی من در آتش دون فتادم***نشسته باغ شرر را خدا کند بپذیری(۱)

بخوان، از اشکم بخوان، تحمّل را، صبر را، انتظار غریبانه را.

من این حروف نوشتم چنان که غیر ندانست***تو هم ز روی کرامت چنان بخوان که تو دانی(۲)

«اَللّهُمَ اِنّانَشْكوُ اِلَيْكَ فَقْدَ نَبِيِّنا صَلَواتُكَ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ غَيْبَهَ وَلِيِّنا وَ كَثْرَهَ عَدُوِّنا وَ قِلَّهَ عَدَدِنا وَ شِدَّهَ الْفِتَنِ بِنا وَ تَظاهُرَ الزَّمانِ عَلَيْنا فَصَلِّ عَلى مُحَمَّد وَ آلِهِ وَ اَعِنّا عَلى ذلِكَ بِفَتْحٍ مِنْكَ تُعَجِّلُهُ وَ بِضُرٍّ تَكشِفُهُ وَ نَصْرٍ تُعِزُّهُ وَ سُلْطانِ حَقٍّ تُظْهِرُهُ وَ رَحْمَه مِنْكَ تُجَلِّلُناها وَ عافِيَه مِنْكَ تُلْبِسُناها بِرَحْمَتِكَ يا اَرْحَمَ الرّاحِمينَ».(۳) بار خدایا، ما از نبود پیامبر «درود تو بر او و آلش باد» و از غیبت ولیِّ مان و از زیادی دشمنان و کمی یار و آشوب های سخت و دشمنی زمانه با ما به تو شکایت می آوریم. پس بر محمد و آل او درود فرست و به پیروزی از جانب خود شتاب کن؛ زیان ها را برطرف ساز و با نصرتی که ما را عزیز داری و به واسطه سلطان به حقی که آشکارش می کنی ما را یاری رسان و با رحمت خود ما را فرا گیر و جامه عافیت بر ما بپوشان. به مهربانی توای مهربان ترین مهربانان.

می خواهم نزد تو شکایت آورم:

از ستمگرانِ نیست انگارِ کژ رفتار؛

از دو رویی ها و دَغَل بازی های هولناک؛

۱- نگارنده.

۲- حافظ، ص۳۳۸، غزل ۴۷۶.

۳- مفاتیح الجنان، بخشی از دعای افتتاح.

از رفتارهای آفت زده؛

از دوستی های احمقانه؛

از ایثارهای خودخواهانه؛

از حرف های بی جا و دَم فروبستن های هراس آلود؛

از همراهانِ ناآگاهِ سطحی نگر؛

از انگ های بی خردان و داغ های دل دوستان؛

از قداست های درهم فرو ریخته؛

از بی کسی سینه های پُردرد، دل های شکسته و سوخته و فریادها و ضجّه های درماندگان؛

از ستم های قانونمند؛

از پُست های پَست؛

از عدالت های یک جانبه؛

از مصلحت های آلوده و زیانبار؛

از بیان ها و نوشتارهای خوشواژه زهر آلود؛

از حقیقت های رنگ باخته؛

از خشونت دیو صفتان؛

از خون های به ناحق ریخته شده؛

از بی اثر جلوه گر شدن اشک ها و شِکوه های مظلومان و یتیمان؛

از جرئت یافتن خیانت کاران؛

از حقوق وانهاده و به جای مانده بیچارگان؛

از گرسنگی ها و چهره های زرد؛

از بندها و اسارت ها؛

از صهیونیزم، فلسطین و غربت و مهجوریت اسلام؛

از یأس ها و ناامیدی ها؛

از پس رَوی ها و اُلگوگیری های نابجا؛

از ضعف و فتور و عقب ماندگی ها و تباهی های فخرآمیز؛

از افول و انحطاط های عبرت آموز؛

از پوچی ها، ساده اندیشی ها، پندارهای سست و خرافات و افسانه ها؛

از ساحت های ساختگی و پُرطنطنه؛

از باورهای کم سو و دین های دست ساخته بی فروغ؛

از فراموش شدن عالَم فرازین و هدف شدن جهانِ فرودین؛

از به حاشیه رانده شدن فضیلت ها؛

از محرومیت های دین دارانِ دلباخته، خِردورز، انگیزه مند و پُرشور؛

از اخلاق های ناشایست و متعفّن برون تراویده و بایسته شده؛

از فسادهای ریشه دوانیده هنجار شده؛

از دشمنان پاکدامنی و انسانیت؛

از رویکردهای شیطانی و حیوانی؛

از سازهای رونق یافته ناسازگار؛

از قریحه ها و چکامه های بدپندار و اسف بار؛

از مُدها و کرشمه های جوان فریب؛

از زیبا نمایان زشت کردارِ واژگونه دل؛

از حلال های حرام شده و از حرام های حلال گشته.

از جان های کامل نشده و مرگ های زود رس؛

از روزگارِ شبْ رُخسار؛

از گرفتگی و پنهان ماندن خورشید؛

از تأخیر صبح؛

اِلَیْکَ اَشْکو بَثّی وَ حُزْنی. من غم و اندوهم را تنها برای تو باز می گویم.

سلامت را نمی خواهند پاسخ گفت.

هوا دلگیر، درها بسته، سرها در گریبان، دست ها پنهان.

نفَس ها ابر، دل ها خسته و غمگین

درختان، اسکلت های بلورآجین

زمین دل مرده، سقف آسمان کوتاه، غبارآلوده مهر و ماه، زمستان است.(۱)

«وَ اعْمُرِ اللّهُمَّ بِهِ بِلادَک وَ اَحیِ بِهِ عِبادَک فَاِنَّک قُلْتَ وَ قَوْلُک الْحَقُّ: "ظَهَرَ الْفَسادُ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِما کَسَبَتْ اَیْدِی النّاسِ." فَاظْهِرِ اللّهُمَّ لَنا وَ لِیَّک وَ ابْنَ بِنْتِ نَبِیِّک الْمُسَمّی بِاسْمِ رَسُولِک حَتّی لا یَظْفَرَ بِشَیْءٍ مِنَ الْباطِلِ اِلّا مَزَّقَهُ وَ یُحِقَّ الْحَقَّ و یُحَقِّقَهُ».(۲) بار خدایا، به واسطه او شهرهای خویش را آباد و بندگانت را احیا فرما؛ چه تو گفته ای و گفتار تو، حق است: فساد به دست مردم، در بیابان و دریا، پدیدار گشت. پس بارالها، ولیّ خویش را بر ما پدیدار ساز، هم او که پسر دختر پیامبر و هم نام رسول توست. تا باطل را از هم بدرد و حق را محقق و پایدار سازد..

۱- اخوان ثالث.

۲- مفاتیح الجنان، بخشی از دعای عهد.

گوش فرا دادن به درد و رنج ستمدیده ای، شعله های درونش را فرو می نشاند و از سوز لهیب آتش دلش می کاهد و او را از افسردگی و پژمردگی، نجات می بخشد.

لاله ها، شعله کش از سینه داغند به دشت***در غمت، همدم آتش جگرانند هنوز

آتشی را بزن آبی به رخ سوختگان***که صدف سوزِ جهان، بدگهرانند هنوز(۱)

چه دشوار است از میان رفتارهای وارونه کارانِ نادان و تیرِ زهرآگین زبان بیگانگان، جانِ دین و ایمان به سلامت بردن.

هر وقت آیی، برای من دیر است.

روزی تو خواهی آمد از سوی مهربانی***اما ز من نبینی دیگر ز جا نشانی(۲)

دریغ از آن گاه و زمانی که بی تو با ناآشنا به ناروایی و گزاف بگذرد.

اوقات خوش آن بود که با دوست به سر رفت***باقی همه بی حاصلی و بی خبری بود(۳)

چرا آن که در پیشگاه خداوند عزیزتر است، در میان مردم، مهجورتر، مظلوم تر، محروم تر و غریب تر است!؟

گر در همه شهر یک سر نیش تر است***در پای کسی رود که درویش تر است(۴)

شهریار از هر کس و ناکس جفایی می برد***ای فلک تا چند می خواهی عزیزان خوار داشت(۵)

عزیزا، پنهان بودنت گرچه مصلحت است، ولی حق تونیست.

«بِأَبی اَنْتَ وَ اُمّی وَ اَهْلی وَ مالی وَ اُسْرَتی». پدرم، مادرم، اهل و مال و تبارم به فدای تو باد.

یک لقمه پدرم آدم مرا از دامان خاستگاهم، بهشت ازل، تا دامنه این جهان پُرکشمکش فرو نهاده است، پس اگر من بی اعتنا به خواسته های خداوند لقمه های حرامی برای خود و اهل خانه، مهیا سازم، فرزندانم را به پهنه کدام فاجعه افکنده و به کدام سو گسیل خواهم داشت؟ و چه خواهد شد؟

قالَ الْحُسَیْنُ(علیه السلام): «فَقَدْ مُلِئَتْ بُطُونُکمْ مِنَ الْحَرامِ وَ طُبِعَ عَلی قُلُوبِکمْ».(۶)[ای کوفیان که خود را به تجاهل زده اید و حقایق و امام خویش را نادیده می انگارید]شکمهای تان از حرام انباشته و بر دل های تان مُهر گذارده شده است.

ص:۳۷

۱- عباس کی منش کاشانی (مشفق)، رک: آه عاشقان (در انتظار موعود)، ص۱۹، «سَحرآموختگان».

۲- سراینده اش را نیافتم.

۳- حافظ، ص۱۴۷، غزل ۲۱۶.

۴- سعدی، رباعیات، ص۸۴۱.

۵- کلیات دیوان شهریار، ج۲، ص۱۰۵۴.

۶- بحارالأنوار، ج۴۵، ص۸.

جگرم سوخته و گداخته از حادثه و رنج و اندوهی است که رخنه یافتگان در حوزه حکومت اسلامی، دشنه به دست و تیغ بر کف، کمان کشان و ناوک زنان در فتنه پُرآشوب سرزمین طَف، سنگدلانه با کینه دیرینه و غرور و نعره های مستانه، مکرّر بر جان و کام و جسم و قد نازنین خوب ترین اهل زمان و زمین، منافقانه به تزویر روا داشته اند و ماتم و حُزن و خون جگر را برای بازماندگان و آیندگان وفادار، به یادگار گذارده اند. آن خاطره عطشناک و این آه آتشناک، هیچ گاه از ذهن و روان و سینه ام به کنار نمی رود، که بر صفحه به صفحه جریده عالم، نام حسین(علیه السلام) و تأثیر مکتب او، و در سینه به سینه سوختگان مِهرش، شعله یاد اوست و هماره روزگار، همدلانه از زبان شان، زبانه می کشد و هوشیارانه آموزه ها و عبرت های این قصه رمز آلود سرزمین قحط وفا را در مَرْآ و منظر خویش آویخته اند.

«وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنا لِوَلِيِّهِ سُلْطاناً فَلا يُسْرِفْ فِي القَتْلِ إِنَّهُ كانَ مَنْصوراً».(۱) و آن کس که مظلوم کشته شده ما برای ولیّ او حکومت [و حق قصاص]قرار دادیم، پس در قصاص اسراف نکند، همانا او مورد حمایت است.

از دوری تو در تنگناها و دشواری های جهانِ سرگردان و آشوب پیشه، آواره تنم، خسته، دل و بالم شکسته و شور و شتاب و رشته اندیشه ام از هم گسسته شده و برخی از باورهایم نیز دست هایم را بسته است، اما هنوز راستین و امیدوار، من و انتظار، به خیزش و تازش و چیرگی تو بر فرومایگانِ وارونه کار، در دامان تلاش تا دامنه ظهور، چشم دوخته ایم.

گرچـه دوریـم به یاد تو قـدح می گیریم***بُعد منزل نبود در سفر روحانی(۲)

پیک من به سوی تو، قلب شرحه شرحه از غربت و تنهایی است که همگام با تو در پیشگاه یگانه مطلق بر دامن نسیم سحر با گونه ای تر شده از رشحه رشحه احساس، خدا را می خواند. قاصد تو بر من کیست و چه پیغامی دارد؟

با صبا همراه بفرست از رخت گلدسته***بو که بویی بشنویم از خاک بستان شما(۳)

پدران و مادرانی که رحمت شناخت تو را بر خود روا نمی دارند و تو را به اهل خانه نمی شناسانند و «لاهِيَةً قُلُوبُهُم»(۴) دل های شان به هوس ها سرگرم است و فرزندان شان را با آن چه از اولیای خود در خانه دیده و آموخته اند، در جامعه، بی خبر، رها شده می گذارند، چه سان عنایت و نگاه تو را سپر می گیرند و مایلند حادثه ای رخ ندهد و روح زلال و عطشناک جوان برومندشان در

۱- اسرا/ ۳۳; از امام باقر علیه السلام روایت است که این آیه درباره امام حسین علیه السلام و حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نازل شده است. رک: بحارالأنوار، ج۴۴، ص۲۱۹.

۲- حافظ، ص۳۳۴، غزل ۴۷۲.

۳- حافظ، ص۱۰، غزل ۱۲.

۴- انبیاء/ ۳.

کوچه های هوس، با چالش های روزآمد، پیچیده و سهمناک فکری، اخلاقی و... روبه رو نشود و افق زندگی شان، تیره و تار نگردد و از این رهگذر، جان شان به هرز نرود؟

«اِنَّ اللّهَ لا یُغَیِّرُوا ما بِقَوْمٍ حَتّی یُغَیِّروا ما بِأَنْفُسِهِمْ».(۱) خداوند هیچ قوم و ملتی را تغییر نمی دهد جز آن که خودشان دگرگون شوند.

چه سان جانش تهی است آن که تو در باورش منزل داری و چگونه با خاطری مجموع می گذرانند آنان که در زندگی شان از تو رنگ و عطر و نشانی نیست. آن قدَر گرمند که گویا این جهان بی صاحب است.

جلوه رنج من این است که در همهمه مهمانی

و در آن لحظه شَهد

دوستانم ز شهادت، مِیْ بنوشند، ولی

جرعه ای از قَدَحَش بر لبِ جان من بیچاره نشد

کی نوبت ما می شود الله داند***کی این قفس وا می شود الله داند(۲)

زیستن با کسی که خدای تعالی و آل الله را ابزار می خواهد، نردبانی برای بالا رفتن و یا پُتْکی بر سر رقیبان و حریفان، شکنجه دردناکی است.

دلا مباش چنین هرزه گرد و هرجایی***که هیچ کار ز پیشت بدین هنر نرود(۳)

آن که خود را نشناسد و هیچ از شناخت رهرو و همراهی، بهره نجوید و راه معرفت و حکومت بر خود را کوتاه و هموار نسازد، زیستن با او سخت، خطرآمیز و بس تلخ و ناگوار است.

گویاترم ز بلبل اما ز رشک عام***مُهرست بر دهانم و افغانم آرزوست(۴)

چه توان گفت و چه سخت و رنجور می توان زیست با کسی که عمری، خود را در کلاس پیش دبستانیِ اندیشه دینی، بازداشته است و از پیش خود با نگاه بسته و جزیره ای، دین را تنها همان مرتبه ای می داند و می خواند که در آن می تَنَد و سر می کند.

ترسم این قوم که بر دُردکشان می خندند***در سر کار خرابات کنند ایمان را(۵)

۱- رعد/ ۱۱.

۲- نگارنده.

۳- حافظ، ص۱۵۲، غزل ۲۲۴.

۴- مولوی، کلیات شمس تبریزی، ص۲۰۳، غزل ۴۴۱.

۵- حافظ، ص۸، غزل۹.

گرچه دور از تو، غریب و محنت زده و ناراحتم، ولی هر جور تو راحتی.

«لَوْ تَفَرَّسَ فِیَّ خَیْراً لَما زَجَرَنی عَنِ الْأِخْتِلافِ اِلَیْهِ وَ الْأَخْذِ عَنْهُ».(۱) اگر در من خیری می یافت مرا از آمد و رفت به نزدش و دریافت از بَرش، باز نمی داشت.

گرم یاد آوری یا نه

من از یادت نمی کاهم.(۲)

وقتی تو نباشی، زهدفروشی، رواج می یابد، روی و ریا، رونق می گیرد، عبادت و زیارت و کمال نمایی، بازاری می شود و اخلاص، گمنام تر از همیشه، گوشه دل هایی کز می کند.

مغز گفتی نغز گفتی لیک قاآنی بترس***ز ابلهان کند فهم و جاهلان تیره گاه

از تلخ ترین بُرهه ها و گرانبارترین احوال در زندگی انسانِ باورمند، آن گاه و حالی است که آبرو و اعتبار فردی و اجتماعی اش از دست هم کیشان نااهل و نادان او، آن هم به نام شریعت و خیرخواهی، نابخردانه و به گزاف، خلیده و نزد نگاه مردم درهم شکسته شود.

دیده ام که دور از انتظار، دانسته و از راه باورها به ناروا ستم می کنند، از احمق و نادانِ بی دین چه توقّع؟

عاقل ار سنگ ز جاهل نخورد پس چه خورد***صبر از یک دو سه جاهل نکنم پس چه کنم؟(۳)

«اِلَی اللهِ اَشْکوا مِنْ مَعْشَر یَعیشُونَ جُهّالاً وَ یَمُوتُونَ ضُلّالاً».(۴) به خدا شکایت می برم از کسانی که عمر خویش را در نادانی می گذرانند و در گمراهی می میرند.

«فَرَأَیْتُ اَنَّ الصَّبْرَ عَلی هاتا اَحْجی...».(۵) پس دیدم که صبر بر این حالتِ طاقت فرسا، عاقلانه تر است.

شیخ را باک گر از طعنه خاصان نبود***من چه باکم بود از سرزنش عامـی چنـد(۶)

زندگی یعنی صبر

چاره اندیشی و کار؛

طاقت دانه گندم، زیر خاک

خوشه ای فصل بهار؛

صبر یعنی تدبیر.(۷)

۱- بحارالأنوار، ج۱، ص۲۲۵_۲۲۴، حدیث ۱۷.

۲- نیما یوشیج

۳- دیوان اشعار استاد حسن حسن زاده آملی، ص۱۱۳، «پس چکنم».

۴- ترجمه نهج البلاغه، ص۲۴، خطبه ۱۷، ش۱۰.

۵- ترجمه نهج البلاغه، ص۲۸، خطبه ۳، ش۳.

۶- سراینده اش را نیافتم.

۷- نگارنده.

خوشم که در جرگه قرآنیان و مهرورزان آل ایمانم و از شوکران تلخوَش غیبت و مهجوریت، کامم نیز بهره مند است.

اگر چه مستی عشقم خراب کرد ولی***اس_اس هست_ی من زان خ_راب آبادس_ت(۱)

ص:۴۱

۱- حافظ، ص۲۶، غزل ۳۵.

ناز و نیاز

خواهش، با سرشت و سرنوشت آدمی، آمیخته است و خواستن در همه جای هستی، سَریان دارد. «نیاز اندر نهادِ هست و بود است».(۱) کیست که داراست ولی هیچ نخواهد و وجودش، تداعی گر یک نیاز نیست؟ بودنِ هر چیز، تپش یک نیازمندی است که راهها و صورت های اجابت آن در گذر زمان با نگرش ها و گِروش های گونه گونِ بشری، متفاوت شده است. از این رو خردورزانه است که نیازهایمان را از دریچه عمل های بایسته و زمزمه های شایسته، سازمان داده، از خزانه دارنده بخشنده، سامان دهیم؛ چه آشفته خواهی و خواستن از دست و دل تهی، نیاز انسانِ درمانده را بیشتر ساخته و خوشه سردرگمی اش را پُربارتر می سازد. از این رو، بخش پیش رو را به مددجویی و دادخواهی و درخواست از واسطه فیض در این عالم، اختصاص داده ام.

بنده پیر خراباتم که لطفش دائم است***ورنه لطف شیخ و زاهد گاه هست و گاه نیست(۲)

ای سرّ مکتوم، رخ بنما و تنگناهای زندگی بیمار گونه اجتماعی بشر را سامان ده و فراز و نشیب بدفرجام این ریزشگاه و راه پُرلغزش را هموار ساز و نگذار جانی به هرز بگذرانَد.

ماه کنعانی من مسند مصر آنِ تو شد***وقت آن است که بدرود کنی زندان را(۳)

مرا از آنانی قرار ده که چون صدای شان می کنی، خاطرخواهانه و فروتنانه اجابت می کنند.

ز امّ القری می رسد کی به گوشم***صدای رسایی که من می شناسم؟(۴)

جفاست اگر خودخواهانه بر گشایش گِرهگاه امور خویش، بر دامن نماز، همداستان «اَمَّنْ یُجیب»(۵) بخوانیم و از دعای فرج بمانیم و ظهور و پیدایش رخ مجیب را همدلانه از دل و زبان آرزو نکنیم!

«اللّهُمَّ کنْ لِوَلِیِّک الْحُجَّهِ ابْنِ الْحَسَنِ الْعَسْـکری صَلَواتُک عَلَیْهِ وَ عَلی آبائِهِ فِی هذِهِ السّاعَهِ وَ فِی کلِّ السّاعَهِ وَلِیّاً وَ حافِظاً وَ قاعِداً وَ ناصِراً وَ دَلیلاً وَ عَیْناً حَتّی تُسْکنَهُ اَرْضَک طَوْعاً وَ تُمَتِّعَهُ فیها طَویلاً».(۶)

۱- اقبال لاهوری، اشعار فارسی، (پیام مشرق، لاله طور)، ص۲۴۲.

۲- حافظ، ص ۵۰، غزل ۷۱.

۳- حافظ، ص۸، غزل ۹.

۴- سیدمهدی فاطمی (توفان). رک: آه عاشقان (در انتظار موعود)، ص۱۱۹، «صدای رسا».

۵- نمل / ۶۲ .

۶- مفاتیح الجنان.

مبادا با دَمْ فروبستن یا سخن و یا مداخله و منش و کنش ناپسند و وارونه، زندگی سختِ شخصی و اجتماعی کسی را دشوارتر سازم.

«اَعُوذُ بِالله اَنْ اَکوُنَ مِنَ الْجاهِلینَ».(۱) به خدا پناه می برم این که از گروه نادان باشم.

«مَتی نَنْتَفِعُ مِنْ عَذْبِ مائِک فَقَدْ طالَ الصَّدی».(۲) کی از فَیَضان آب گوارای ظهور و حضور تو، سودمند می شویم؟ تشنگی به درازا کشید.

اگر آنچه را می گویم و می نویسم، نپسندی، همه بارِ تازه و افزونه ای بر دوش من خواهند شد.

مگذار عمر را تنها به سنگ و گِل و قال بگذرانیم و از حال بمانیم.

افسوس که عمرم همه در قال گذشت***عمرم همه افسوس که بی حال گذشت(۳)

عمر و رونق و رمق دوران جوانی ام را به گوارایی دیدار روی نمادین و دل انگیز خویش، برکت ده.

«اللّهُمَّ اَرِنِی الطَّلعَهَ الَّرشیدَهَ وَ الْغُرَّ هَ الْحَمیدَهَ وَ اکحُلْ ناظِری بِنَظْره منیّ اِلَیْه».(۴) بارالها، آن چهره ارجمند و جبین درخشان و ستوده را به من بنمایان و دیده ام را به دیدارش سرمه کش.

به چه مشغول کنم دیده و دل را که مدام***دل تو را می طلبد، دیده تو را می جوید(۵)

به جوانی ات، جوانان ما را دعایی، عنایتی، مرحمتی، لطفی، امدادی.

دلت روشن و وقت مجموع باد***قدم ثابت و پایه مرفوع باد

حیاتت خوش و رفتنت بر صواب***عبادت قبول و دعا مستجاب(۶)

رویکرد آرزومندانه، نیایش و سوز گداز و گریستنم، برای نگریستن توست.

تو که دل می بری با یک نگاهی***به ما هم کن نگاهی گاه گاهی(۷)

دورم بدار از دیار کژ اندیشانِ دین بازانی که با رفتارهای زیانبار و وارونه خویش تو را رنجور می سازند.

۱- بقره/ ۶۷ .

۲- مفاتیح الجنان، از دعای ندبه.

۳- نگارنده.

۴- مفاتیح الجنان، بخشی از دعای عهد.

۵- سراینده اش را نیافتم.

۶- بوستان سعدی، ص۲۴۷.

۷- سراینده اش را نیافتم.

ز کوی دیو و دَدانی گذشته ام به جوانی***از این گذر تو گذر را خدا کند بپذیری(۱)

مرا از شّر همسایه، همکار، همدم، همراه و خویش بی خرد، دور و نزدیک، در امان دار.

در دین داری، جوفروشِ گندم نما نباشم و آب بر سجاده نگیرم و چونان کسانی نباشم که بوی تعفّن جان و خلوت شان، شامّه دوستان و فرشتگان خدای منّان را می آزارد.

این نجاسات بویش آید بیست گام***وان نجاست بویش از ری تا به شام

بلک بویش آسمان ها بر رود***بر دماغ حور و رضوان بر شود(۲)

دل و جانش به نفرین تو گرفتار باد، آن که دل بستگی و شور و نشاط زندگی کسی را تباه و سیر سو به سامان آن را با تهمت و رفتارش و با همداستان نمودن برخی افراد نادان، رو به ریزش گاه، لغزانده در ورطه اسف باری منحرف سازد.

سیه اندرون باشد و سنگدل***که خواهد که موری شود تنگدل(۳)

پناهم ده از دوست ناباب، کژ اندیش و هرزه، و از خواهش ها و آرزوهای آلوده نفسانی که بینایی دیده جانم را از من می ستانند و طراوت و شادابی ام را می ربایند و ملول، خسته، تنها و بدفرجام، رهایم می سازند.

به تو پناه می برم از همدم خیانت پیشه با نشانه هایی از افول، انحطاط و گرایش به چاله های کفر و ناباوری.

تو را می خوانم تا بر من رحمت آوری و قلب آتشینم را آرام بخشی و زبانه ها و شراره های آتش درونم را فرو نشانی.

هادی به خود گرید که تا آرام گیرد***آن دم که تنها می شود الله داند(۴)

به مهدیا گفتن خوشم، به جواب، خوشْتَرَکم بدار.

من چه شایسته آنم که تو را خوانم و دانم***مگرم هم تو ببخشی که سزاوار تو باشم(۵)

چرا از تو نخواهم که تار و پودم نیاز است و تو به خواسته هایم دانایی و داراترینی؟

ص:۴۴

۱- نگارنده.

۲- مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص۴۸۵، «پیش رفتن دقولی به امامت»، ش۲۱۳۳_۲۱۲۵.

۳- بوستان سعدی، ص۲۶۴.

۴- نگارنده.

۵- سعدی، ص۵۵۹، غزل ۴۰۲.

خوش دارم وجودم همواره، همبسته و همونـد نگاه رمزآلود تو باشـد و از نسـیم نفحات انس و شـمیم مشک ختن تو بهره مند گردد.

خوش دارم در قلمرو هاله قدسی تو از قدس و نُزهت معنوی برخوردار شوم.

خوش دارم مرا از ناچشیدگان مِهر خویش دور ساخته، در جرگه مهر ورزان دیرینه خود راه دهی.

«اَلّلهُمَّ اسْلُک بی مُحَجَّتَهُ».(۱) خدایا، مرا به راه او روانه ساز.

خوش دارم برهه جوانی ام را به عطش و اشتیاق و دلدادگی خویش تعالی بخشی و این روزگاران را برایم دلپذیر سازی.

سلامم را تو پاسخ گوی، در بگشای

منم من، میهمان هر شبت، لولی وَشِ مغموم

......

نه از رومم، نه از زنگم، همان بی رنگ بی رنگم

بیا بگشای در، بگشای دل تنگم.(۲)

خوش دارم خستگی پیچ در پیچ تحمّل را از روح و دلم بزدایی، نیرویم دهی و از مرز گله و شکایت، کنارم داری.

خوش دارم تو را در، گاهِ عزم و اراده بر کارم حاضر و ناظر دانسته، به برکت حضور و نگاه تو، تصمیماتم را مبارک گردانم.

خـوش دارم چونـان گذشــته از حقـد و حسـد سـرخوردگان و سـاده انـدیشان کژ رفتـار، پنـاهم داده، بی اعتنـا از آنـان و راه و دیارشان، عبورم دهی.

دلا ز طعن حسودان مرنج و واثق باش***که بد به خاطر امیدوار ما نرسد(۳)

«وَاجْعَلْهُ اللّهُمَّ مَفْزَعاً لِمَظْلُومِ عِبادِک وَ ناصِراً لِمَنْ لا یَجِدُلَهُ ناصِراً غَیْرَک».(۴) بار خدایا، او را پناهگاه بندگان ستم دیده خویش و یار کسی که جز تو یاوری ندارد قرار ده.

۱- مفاتیح الجنان، بخشی از دعای عهد.

۲- اخوان ثالث.

۳- حافظ، ص۱۰۷، غزل ۱۵۶.

۴- مفاتیح الجنان، بخشی از دعای عهد.

خوش دارم گـاه، تنهـا بـاشم و بـدور از انـدیشه هـا، رفتارها، کنش ها، منش ها و بینش های کثرت آلود و تلخه و تفاله و کاه، پیشانی ام را با خاک، آشـنا سازم، دریچه اشـکم را به روی آبادانی بگشایم و خرم و سبز، خود را به سـراپرده وحدت کشانده، از تلألوی دلاویز آن، سینه ام را گشاده گردانم و بی ادّعا در جوار تو جای گیرم.

خّــرم آن روز کزی ــن مرحله بربن ــدم ب ــار***وز سر کوی تو پرسند رفیقان خبرم(۱)

خوش دارم رفتار و گفتار و نوشتارم، یادآور تو باشند.

هر که نه گویای تو، خاموش به***هر چه نه یاد تو، فراموش به(۲)

خوش دارم سست اندیش، زشت گفتار و کژ رفتار نباشم.

خوش دارم گوش هایم از سفره حرف های هر کسی، لقمه برندارد و جانم به غذای آلوده و ناپاک عادت نکند.

خوش دارم، تربیتم را تو بر عهده گیری، که من همواره به مربی کامل و تربیت انسانی و دینی، سخت نیازمندم.

ساروان بار من افتاد، خدا را مددی***که امید کرمم همره این محمل کرد(۳)

خوش دارم به هر که می رسم بر تو اشارتش کنم، کو آن که از تو بشارتم دهد؟ "تا یار که را خواهد و میلش به که باشد."

خوش دارم، برات آزادی ام از مرگ در حادثه و بستر را شـهادت در راه خداونـد قرار دهی که دوسـتانم از دسـتان مبارک تو، این هدیه را سـتاندند. و مرا آرزوست که: «اَللَّهُمَّ اجْعَلْنی... مِنَ الْمُسْتَشْهَدینَ بَیْنَ یَدَیْهِ».(۴) بار خدایا، مرا در پیش گاه و رکاب آن حضرت، از شهدا قرار ده.

کی نوبت ما می شود الله داند***کی این قفس وا می شود الله داند(۵)

چرا در برابر این همه چاله های کفر و ناباوری، تباهی، شِـکن های مخاطره آمیز و رکودهای اسف بار، با روحی آسیب پذیر و کالبدی به راه مانده تو را نجویم و از تو پناه نخواهم؟

۱- حافظ، ص۲۲۴، غزل ۳۲۸.

۲- حکیم نظامی گنجه ای، کلیات خمسه (مخزن الأسرار، خسرو و شیرین، لیلی و مجنون، هفت پیکر، اسکندرنامه)، ص۱۳.

۳- حافظ، ص۹۱، غزل ۱۳۴.

۴- مفاتیح الجنان، بخشی از دعای عهد.

۵- نگارنده.

یـاری ام ده تـا با کسب روزی حلال، راه تربیت فرزنـدانم را نزدیک و هموار سازم و این یک بار به دنیا آمـدن شان را با لقمه حرام، تباه نسازم. «فَلْیَنْظُرِ الْأِنْسانُ أِلی طَعامِهِ».(۱) انسان باید به خوراک خویش نگاه [دقیق]کند.

یاری ام ده تا از حسادت و چنگ اندازی به آبروی دیگران بر حذر باشم و زندگی ام بر امور ناروا، پایدار نگردد.

یاری ام ده تا بیوفا و هر کاره نباشم و با ناکسان به هر راهی و جایی، پا نگذارم.

یاری ام رسان تا هوشم چموشی نکند و من از صداقتم با دیگران، زیان نبینم.

یاری ام ده تا ذهن و زبان و روانم به سـطحی نگری، خرافات و افسانه های تباه کننـده، خو نگیرد و من دیده جانم را کم سو و بی فروغ نگردانم.

یاری ام ده تا دل همه دل، در گرو «الله» نِهَم و از عبادت و بندگی آن عزیز، نگریزم.

تا که از جانب معشوقه نباشد کششی***کوشش عاشق بیچاره به جایی نرسد(۲)

یاری ام ده تا تو را رها نسازم که این هیچ به مصلحت و سود باورمندان تو نیست؛ هر چند تو را گزندی نرسد.

مرا سرگشته و دل ریش بنما***مرا حیران کوی خویش بنما(۳)

«اَللُّهُمَّ اسْلُک بِی مُحَجَّتَهُ».(۴) بار خدایا، مرا به راه او روانه ساز.

یاری ام ده تا زندگی ام بر اندیشه و خرد و قناعت، استوار باشد نه بر چگونه زیستن هر کسی.

یاری ام ده تا تو را همراه شوم، از تو یاد کنم و همدم طیف وارونه کارِ بی مقدار نباشم.

همّتم بدرقه راه کن ای «طایرقدس»***که دراز است ره مقصد و من نوسفرم(۵)

من از خـدای متعال در تحمّل رخـدادهای تلخ و ناگواری های پیش آمده، بیداری، بینایی و تعالی دل و جان و روشـنی ناب را آرزو دارم.

جـور و جفا بسیـار دیدم بعد از این صبر***کی نوبت ما می شود الله داند(۶)

۱- عبس/ ۲۴.

۲- سراینده اش را نیافتم.

۳- نگارنده.

۴- مفاتیح الجنان، بخشی از دعای عهد.

۵- حافظ، ص۲۲۴، غزل ۳۲۸.

۶- نگارنده.

پیشتر و بیشتر از زیارت، رضایتت را آرزو دارم که بی زیارت می توانم سربلند و دل آرام بگذرانم، ولی بی رضایت تو، روزگاری هر چند هزاران بار به زیارت کعبه و عتبات عالیات حضور یافته باشم، سرافکنده و بدفرجام خواهم بود.

یاری ام ده تا در حق گرایی و طواف حق، به سنگ و گِل، دل نبندم، خود را فریب نداده و بی راهه نپویم.

کعبه یک سنگ نشانی است که ره گم نشود***حاجی احرام دگر بند ببین یار کجاست(۱)

کعبه بودن تو و حضورت در میانه مسافران حجاز(۲) و گزینش آنان، باور من است. لبّیک و طواف مرا روا گردان و از من، روی مگردان. «حج دیده ام در حاجیان غربال دستان».(۳)

چه سان تو را کعبه ندانم که من برای گام نهادن به سوی تو، می بایست از جامه نافرمانی و سرپیچی در آیم، لباس احرام پاکی و فرمانبری به تن کرده، یک دله، همه جا به حق لبیک گویم و هماره به دور تو طواف کنم. وجود تو، حقیقت بیت الله الحرام و حجت موجّه ماست.

قالَتْ فاطِمَةُ(س): «... مَثَلُ الْإمامِ مَثَلُ الْكَعْبَةِ اِذْ تُؤتی وَلا تَأْتی».(۴) بانو فاطمه زهرا(س) فرماید:... امام، مانند کعبه است؛ مردم باید به سوی او بیایند نه او به سوی مردم.

حج عارفانم آرزوست.

حج، جام لبریز از می ناب یگانه***انباشته از رازهای بی کرانه

عید قَدَح نوشانِ بی نام و نشانه***یا ربّ مرا هم جرعـه ای از آن بنوشـان(۵)

من در رونق و رمق عهد جوانی ام برای دست یافتن به توفیق توبه حقیقی و بازگشتِ بی برگشت، به یاری نگاه و حال و بال تو و مژده وصال ماندگار تو، سخت نیازمندم.

آلوده ای تو حافظ، فیضی ز شاه درخواه***کان عنصر سماحت بهر طهارت آمد(۶)

۱- سراینده اش را نیافتم.

۲- قال ابوجعفر بن بابویه روی محمد بن عثمان العمری (قدس الله روحه) انه قال: «و الله ان صاحب هذا الأمر لیحضر الموسم کل سنه یری الناس و یعرفهم و لایعرفونه» (رک: بحارالأنوار، ج۵۱، ص۳۵۰.) به خدا سوگند حضرت صاحب الأمر عجل الله تعالی فرجه الشریف هر سال موسم حج، حاضر می شود و مردم را می بیند و آنان را می شناسد، مردم [نیز] او را می بینند، ولی نمی شناسند.

۳- نگارنده. قال ابوعبدالله علیه السلام : «وَ اللهِ لَتُمَحَّصُنَّ وَ اللهِ لَتُغَرْبَلُنَّ كما يُغَرْبَلُ الزَّؤانُ مِنَ الْقَمْحِ». به خدا سوگند که او به

طور حتم، سَره را از ناسره جدا خواهد ساخت، و به خدا سوگند چونان که دانه ای را از گندم انباشته جدا سازند او ناگزیر همه را غربال خواهد کرد. رک: بحارالأنوار، ج۵۲، ص۱۰۲.

۴- بحارالأنوار، ج۳۶، ص۳_۳۵۲، حدیث ۲۲۴. از امام باقر علیه السلام نیز روایت شده است: «یا جابِرُ، مَثَلُ الْإمامِ مَثَلُ الْکعْبَهِ اِذْ یُؤتی وَلا یَأْتی.» همان، ص۸ _۳۵۷، حدیث ۲۲۶.

۵- نگارنده، بُراق حج.

۶- حافظ، ص۱۱۶، غزل ۱۷۱.

یـاری ام ده تـا بـا بهره گیری از آموزه هـای زنـدگی و سـخنان پـدرانت به کـار و کارایی و دارایی و زنـدگی دوست، آشـنا و بیگانه، چشم آز و طمع نداشته، هیچ گاه ناجوانمردانه در پی حسادت و خیانت به آنان نباشم.

مردان و پسـران مـا را در نگهبـانی از غیرت و ناموس و پارسایی، و زنان و دختران ما را در نگهـداری از حیا و عفّت و نجابت، مـدد فرما؛ تا زنـدگی خویش را بر حذر از وسوسه ها و وادارهای بد اندیشانِ دور و نزدیک، در خانواده ای نجیب و جامعه ای پاک، بدور از اختلاط و شکسته شدن و فروپاشی حریم میان زنان و مردان، خوش گوهر و پاکدامنانه بگذرانند.

یاری ام ده تا از آموزه های دین و آیینم دور نمانم و حرمت آبروی مؤمن در نظرم فروتر از ارزش و ارجمندی کعبه نباشد.(۱)

به «رَبِّ فَلَق»(۲) آبرویم را از نا اهلان واژگونه دل و حسودان بدخواه و شرور، ایمن داشته در حریم امن خویش جایم ده.

دوران بقا چو باد صحرا بگذشت***تلخی وخوشی وزشت و زیبا بگذشت

پنداشت ستمگر که جفا بر ما کرد***در گردن او بماند و بر ما بگذشت(۳)

دوستان مؤمن، حق شناس، نواندیش، شاداب، خلّاق، پُرکار، دیگرگرا، همدل و وفادارم را به تو می سپارم.

«آهْ آهْ شَوْقاً اِلی رُؤْیَتِهِمْ».(۴) آه آه که چه قدر آرزوی دیدن آنها را دارم.

یاد بعضی نفرات،

روشنم می دارد،

قوّتم می بخشد،

راه می اندازد.

نام بعضی نفرات،

رزق روحم شده است،

وقت هر دل تنگی،

۱- قـالَ رَسُولُ اللهِ صـلی الله علیـه و آلـه : «اَلْمُـؤْمِنُ اَعْظَمُ حُرْمَةً عِنْـدَ اللهِ وَ اَکرَمُ عَلَیْهِ مِنْ مَلَـک مُقَرَّب» (فراترین ارج و آبرو نزد خداوند، ارج و آبروی مؤمن، و از ملک مقرّب گرامی تر است.) رک: بحارالأنوار، ج۶۴، ص۷۲.

۲- فلق / ۱.

۳- گلستان سعدی، ص۶۳ .

۴- ترجمه نهج البلاغه، ص۴۷۲، حکمت۱۴۷، ش۱۴.

سوی شان دارم دست.(۱)

از همـدم و همراه نـادان، تنبل، دورو، حسود، حق ناشـناس، منفعت پرست، خیانت پیشه و دَغَل باز، بیزاری جسـته به تو پناه می آورم.

از قادر متعال می طلبم که به آه و خون ستمدیدگان جهان، حرمت کهن سالان و پاکی و سحرخیزی جوانان سعادتمندِ این مرز و بوم، ظهور تو، نزدیکتر و سرافکندگی و در هم شکسـتگی صـهیونیزم و همدسـتانِ همداسـتان او، این وارونه کارانِ واژگون ساز حقوق بشر و مایه ننگ تاریخ گیتی، زودتر از انتظار برای همه مقدّر گردد.

در آن نوبت که بندد دست نیلوفر،

به پای سر و کوهی دام،

من از یادت نمی کاهم،

تو را من چشم در راهم،

شبا هنگام.(۲)

بر این باورم وقتی خود را بر گام های تو بیفکنم، پاهای عیسی مسیح عجل الله تعالی فرجه الشریف را نیز خواهم دید.

خواهش و آرزوی فرج عیسی مسیح عجل الله تعالی فرجه الشریف را در دعای فرجت باور دارم و برای مسیحیان آرزومندم.

به باور شـیعی ما، حضرت عیسی مسیح عجل الله تعالی فرجه الشریف در جوار تو و مسیحیان باورمند بویژه جوانان شایسته شان در کنار مسلمانانِ وارسته، هم قَسم، تو را در برپایی دنیایی پیراسته از ستم و ستمگران، یاری خواهند رساند.

«اِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ اَلَیْسَ الصُّبْحُ بِقَریب».(۳) همانا وعده گاه آنان صبح است، آیا صبح نزدیک نیست؟

کاش تو بودی و شهر بشر این نبود.

بیا که صـهیونیزمِ پیامبرکشِ سـزاوار آوارگی، در نبود تو جرئت یافته از فلسطین، جهان را در کام خود فرو می برد و به بشریت و ادیان آسمانی و تعالی خواه جهانی بویژه مسیحیت و اسلام و جامعه اسلامی، پوزخند می زند.

ص:۵۰

۱- نیمایوشیج.

۲- نیمایوشیج.

۳- هود/ ۸۱.

«وَقاتِلُوهُمْ حَتّی لا تَکونَ فِتْنَهٌ وَیَکونَ الدِّینُ لِلّهِ».(۱) با کافران بجنگید تا فتنه ای بر زمین باقی نماند و تمام دین از آنِ خدا باشد.

سیلی هایی را که استعمار غرب و صهیونیزم از اسلام و ایران و عمل به قرآن خورده و می خورد نشانه های هوشیاری مسلمانان و نمودهای ظهور تو می دانم.

پیروانت را یاری ده که در آزمونِ برهه معاصر بر باور آموزه نجات بخشی تو استوارند و در بحبوحه پایمال شدن حرمت ها و ارزش ها و آماج شدن طیف گسترده ای از جامعه انسانی، همه را به کردار شایسته و ساحت و سایه حضور تو و به میهمانی پُرنعمتِ عدالت، آسایش، آسودگی و رفاهِ فراگیر تو فرا می خوانند.

کاش مسلمانان با تکیه بر آموزه های نبوی، جهان را میهمان ظهور تو می کردند.

کاش در قلمرو دیگر، گِرد همنوعانم از روزنه گونه نگاه دیگری با تو بگویم.

کاش ظهورت را برای تو می خواستم نه برای خودم، و خواست هایم باری بر دوش آمدنت نمی شد و نوبت زیستنِ آسوده را از تو نمی ستاند.

یاری ام ده تا به خاطر دست یافتن به پول، مقام، هوس تازه، رضایت دیگران، زندگی بهتر و یا رسیدن به درآمد بیشتر و پیشتر بودن از دیگران، یکدم دامان جان و شالوده زندگی ام را به خیانت همکار، همدم، دوست و یا بیگانه ای آلوده و بنیاد نسازم و سرشتم را گسسته از راستی ها و درستی ها به نوع دیگر، فرومایه نپرورم.

قالَ عَلِیٌّ(علیه السلام): «اَکثَرُ مَصارِعُ الْعُقوُلِ تَحْتَ بُرُوُقِ الْمَطامِعِ».(۲) بیشتر زمین خوردن های خردمندان از برق طمع هاست.

چنان زی ام که اگر خاک ره شوم کس را**غبار خاطری از رهگذار ما نرسد(۳)

به اذن خداوند از بدی و فرمانبری و دام کفر و ناباوری نفس امّاره ام و نیز از آسیب و فساد جان های مبتلا، پناهم ده و راه را بر شیطان شعبده باز، سخت و ناهموار ساز.

به احسان تو من امیدوارم**به خشنودی تو من عید دارم(۴)

ص:۵۱

۱- انفال/ ۳۹; از امام باقر علیه السلام روایتی نقل شده است که این آیه را به عصر امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف تأویل کرده اند، رک: تفسیر مجمع البیان، ج۴، ص۸۳۴ ذیل آیه ۳۹/ انفال، بحارالأنوار، ج۵۲، ص۳۴۵. از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده است. رک: همان، ج۵۳۷ ص۳۴.

۲- ترجمه نهج البلاغه، ص۴۸۲، حکمت ۲۱۹.

۳- حافظ، ص۱۰۷، غزل ۱۵۶. اصل شعر به این صورت است: چنان بِزی که اگر خاک ره شوی کس را**غبار خاطری از

رهگذار ما نرسد

۴- نگارنده.

حال که من به فضل خـدای متعال انسان آفریده شدم، پس یاری ام ده تا زندگی ام را با شـناخت از راههای تو بر توی انسانی، انسـان گونه بگـذرانم، از خودخواهی خویش رهـا شوم و بـا بینش به پیش، گـام نهم، از نمایه های ظاهری، بگـذرم و به نمونه های برتر در نهان خانه دل دست یافته به شرف حضور در راههای تو در توی آسمانی نائل ایم و با روشنی ناب درآمیزم.

گرچه بُوَد نَفْس مجرّد همه جا، جای او***لیک در آن، یاری بال تو مرا آرزوست(۱)

یاری ام ده تا مهلتم را به غفلت و مست از نعمت و رفاه نگذرانم و بسان هوس بازانِ مصیبت زده خدا گریز نباشم.

دعـایم این است که خِرَدورزی، ژرف اندیشـی و عملِ سـنجیده و متعبّدانه به آموزه های دینی، در میان مردم، امتیاز و هوش و زیرکیِ حقیقی بر شـمرده شود، خاسـتگاه دین، فراموش نشود و درنـگ از دین متعـالی، فرهنگِ سـطحی و یک سویه نگری و اسـطوره سـازی و گرایـه هـای دین سـازی از پیش خـود، پـویه هـای ذهنی مردم را کنـد نسـازد و در مـواجهه اجتمـاعی، آیین آسـمانی، پوستینی وارونه با وصـله های ناجور و گزاف ننماید و روند شـناخت فراسویی و حرکت پیشتازانه و نویدبخش آن از راه، منحرف نگردد و خداگرایی همه، معنای حقیقی بیابد. این دعایم به آمین تو نیازمند است.

می کن_د حاف_ظ دعای_ی بشن_و آمین_ی بگو***روزی ما باد لعل شکر افشان شما(۲)

قالَ عَلِیٌّ(علیه السلام): «اَلطّاعَهُ هِمَّهُ اْلأَکیاسِ(۳)، اَلْمَعْصِیَه هِمَّهُ الْأَرْجاسِ».(۴) همّت زیرکان، اطاعت خداوند و همتِ افراد پلید، معصیت اوست.

زیرکان را در اطاعت از خدا باید شناخت***نی هر آن کس را که آید مهملاتی از دهان(۵)

دین گرایی و دین داری جوانان ما را به یُمن ظهور و حضور خویش، ژرف تر و پَرورده تر گردان.

نگاهی و دعایی که پَرورده و در نظر تو دارا شوم.

ای صاحب کرامت شکرانه سلامت***روزی تفقّدی کن درویش بینوا را(۶)

ص:۵۲

۱- نگارنده.

۲- حافظ، ص۱۰، غزل ۱۲.

۳- غررالحکم، ص۱۸۱، حدیث ۳۳۸۴.

۴- غررالحکم، ص۱۸۵، حدیث ۳۵۱۲.

۵- نگارنده.

۶- حافظ، ص۵، غزل ۵ .

همه امیدم به فرا رسیدن توست، مبادا بینش و منش و زیستنم به گونه ای باشد که پس از آمدنت به مِهر تو دست نیابم و ناامید و دژم، تنها بمانم.

تو را ذکر خداوند می دانم. از این رو با تو به سخن می نشینم تا آرامش از دست رفته ام را باز ستانم و نگذارم کسی آن را به یغما برد.

مرا بر سفره گسترده و پُرنعمت دانش و شناخت و نواندیشی خویش میهمان و در کوشش و کردار شایسته و آمیخته به معرفت، پیشتر گردان. «اَلسّابِقُونَ السّابِقُونَ، اوُلئِكَ الْمُقَرَّبُونَ».(۱) پیش گامانی که پیشی گیرند، به حقیقت مقرّب درگاه خدایند.

مرا در طهارت وهم و خیال و پویه های ذهنی ام، یاری ده. "فکر ما در کار ما آزار ماست."(۲)

ترس و هراسم از این است که شادابی روح و روانم را در شور جوانی با تمایلات آلوده، همسو ساخته آن را سوزانده، بمیرانم و جسمم نیز مثال تابوت آن را در خود جای داده، سال ها، روز و شب، سرگردان در هر کجا، آن را تشییع کند و چون زمان و سهم پیری ام فرا رسد بخواهم از زرع و زارع و مزرعه سوخته بهره برم یا از دهلیز دهشتناك و حفره ای که خود با کلنگ گناه حفر کرده ام، بدون ابزار و یار و یاور و پیشینه استواری به راحتی درآمده نجات یابم. «خودکرده را تدبیر نیست».(۳)

به وقت کار باید کرد تدبیر***چ_ه تدبیری چو وقت کار شد دیر(۴)

به صافی و زلالی و پاکی برهه جوانی ات، مراقبت های جوانی ام را دریاب.

نازک آرای تن ساق گلی

که به جانش کشتم،

و به جان دادمش آب،

ای دریغا به برم می شکند.(۵)

توان و کوشش و طهارت دوره جوانی ام را به امان و کشش و طهارت تو می سپارم.

تا که از جانب معشوقه نباشد کششی***کوشش عاشق بیچاره به جایی نرسد(۶)

ص:۵۳

۱- واقعه/ ۹ و ۱۰.

۲- سراینده اش را نیافتم.

۳- سراینده اش را نیافتم.

۴- دیوان پروین اعتصامی، ص ۲۱۰، ش۱۴.

۵- نیمایوشیج.

۶- سراینده اش را نیافتم.

از می شیطان، رهای ام ده، و از شراب طهور رحمانی ام، جرعه ای بنوشان.

تو در داد و دِهِش با نام ساقی***مرا پایان میل و اشتیاقی(۱)

هزاران سپاس، تو را از قَدَحی که داده ای.

روی خوبت آیتی از لطف بر ما کشف کرد***زان زمان جز لطف و خوبی نیست در تفسیر ما(۲)

آنم دادی، اینم ده، عنایتی که آن چه خواهم بشود.

ساقی اگرم می ندهی می میرم***ور ساغر می ز کف نهی می میرم

پیمانه هر که پُر شود می میرد***پیمانه من چو شد تهی می میرم(۳)

i دانی که به روی یار شرمنده شوم***اشکی به رخم به لب همه خنده شوم

من بود نبوده ام ز می بود شدم***گر باز رسانی از سبو بنده شوم(۴)

مبادا در شرایط شک و بُهت و گریز سیاست از راستی ها و درستی ها، آلوده شوم و دانسته یا ندانسته، خواسته و یا ناخواسته، ابزار دست سیاست بازان ناپاک گردم.

در کف هر کس اگر شمعی بُدی***اختلاف از گفت شان بیرون شدی(۵)

نسل جوان ما با عنایت و دست گیری تو، هر جایی نرود و به هر اندیشه و باور و کاری دست نبرد و هر کسی الگوی او نشود، تا با عمل شایسته اش به سراپرده مِهر تو راه یابد و از جام جلوه های قدسی تو بنوشد و به ابتهاج آید و واله و شیدای تو، انسان کامل گردد.

می کن_د حافظ دعای_ی بشن_و آمین_ی بگ_و***روزی ما باد لعل شکر افشان شما(۶)

مگذار کسی در گذران زندگی ام مرا با سخن و زمزمه ای یا طرح رفتار و دعوتی، در مرداب و منجلاب شهوت فرو برده از تو جدا سازد.

چو با دنیا همیشه در تماسم***پناهم ده از آن چه می هراسم(۷)

یاری ام ده تا انتظارم را به انتظار تو رسانم؛ چه تو نیز گشایشی فراخ را چشم به راهی.

«بهترین چیز، رسیدن به نگاهی است که از حادثه عشق، تَر است».(۸)

۱- نگارنده.

۲- حافظ، ص۹، غزل ۱۰.

۳- ابوسعید ابوالخیر، رباعی.

۴- نگارنده.

۵- مثنوی معنوی، دفتر سوم، «اختلاف کردن در چگونگی و شکل پیل»، ص۴۴۳، ش۱۲۷۸.

۶- حافظ، ص۱۰، غزل ۱۲.

۷- نگارنده.

۸- سهراب سپهری، صدای پای آب، «شب تنهایی خوب»، ص۴۲.

عطش دیده ها را سیراب و چشمان کم سوی انتظار را به دیدار خویش، روشنی و فایده بخش.

دیده را فایده آن است که دلبر بیند**ور نبیند چه بُود فایده بینایی را(۱)

یاری ام ده تا پیش از لحظه های اقدام به کاری فردی یا اجتماعی، چونان شما، از آثار عمل خویش آگاه شوم و هیچ گاه نسنجیده و خودبینانه و آخرت بازانه برای هیچ کاری، حتی به درم و قلم و قدمی همّت نکنم.

«اَللّهُمَّ مَحْیایَ مَحْیا مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد وَ مَماتِی مَماتَ مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد».(۲) بارالها، زندگی ام را مانند زیستن محمّد و آل محمّد و مردنم را مثال مرگ آنان قرار ده.

مبادا زیستن چند روزه ام به گونه ای باشد که هیچ گاه نوبت به بندگی خدای متعال نرسد.

مبادا پسندِ این و آن به کامم شیرین آید و من از پسند تو بازمانم یا آن را رها ساخته نپسندم.

مثال آنانی نباشم که خود باور نیستند و از بی حالی و تنبلی و مردهوَشی با پندارهای سست و میان تُهی، هیچ تلاش و جوشش و ابتکاری ندارند و همواره باری بر دوش اطرافیان خود هستند و بر آنند که خواهش های خویش را از طریق آنان به انجام رسانند.

بی نگاه و دعا و بشارت نَفَس تو بیشتر از پیش در مَغاک(۳)گردون فرو می مانم، آسمان، سجده خویش بر آدم را از یاد می برد و خوی بخیلانه پیش می گیرد و با حقایق بی کرانش توانی به بالهای ناتوانم نمی بخشد، نه اوجی و نه عروجی؛ زمین نیز در این تنهایی به خویشی من با خاک نمی نگرد و با اشتها به انتظار روز دیگرم می گردد و سنگینی ام را تنها به آبروی تو بر گُرده اش تحمل می کند.

«یا وَجیهاً عِنْدَالله أِشْفَعْ لَنا عِنْدَاللّهِ».(۴) ای آبرومندِ نزد خدا، از ما در پیشگاه حضرتش، شفاعت کن.

دلِ شکسته ام را به تو می سپارم، دلدارم تو باش.

بکن معامله وین دل شکسته بخر**که با شکستگی ارزد به صدهزار دُرست(۵)

نااهلِ بی مقدار را بر ما نگمار و امور زندگی مان را به دست نااهلان نسپار.

بر گناهانم گواه بودی، بر شرمساری ام گواهی ده.

ص:۵۵

۱- بوستان سعدی، ص۴۱۸، غزل ۲۰.

۲- مفاتیح الجنان، بخشی از زیارت عاشورا.

۳- گودال

۴- مفاتیح الجنان، بخشی از دعای توسل.

۵- حافظ، ص۲۱، غزل ۲۸.

«أِنَّ بَیْنی وَ بَیْنَ اللهِ عَزَّوَجِلَّ ذُنُوباً لایأْتِی عَلَیْها أِلاّ رِضاکمْ».(1)میان من و خـدای «عزّ و جل» گناهانی است که جز به خشـنودی شما از من، برطرف نمی گردد.

بارالها،

این نه آن جان است که تو آیینه اش دادی به من***من نه در قرآنی ام کآیینه اش دادی به من

هر غروب جمعه دلتنگ از نگاهی گویدم***این چه تصویر است که در آدینه اش دادی به من(2)

نگذار به راه دیگر گام نهاده، یکه و تک از دست بروم.

هرگز نگویمت که بیا دست من بگیر***گویم گرفته ای ز عنایت رها مکن(3)

«وَ لا یَزیدُ الظّالِمینَ اِلاّ خَساراً».(4) ستم پیشگان را چیزی جز زیان نخواهد افزود.

در وفای به عهـد پایـدارم دار؛ چه دریافتم هر بیوفایی از مرز باور، گریزان است و از راه عهـد شـکنی با خدای تعالی می آید و در ریزشـگاه حیـا، منزل دارد و بسـان سوهـان، روح و روانِ بر سـر پیمـان را می سایـد و او را زودتر از انتظار، فرسوده ساخته و درهم می شکند.

یـاری ام رسان تا حقوق مردم را محترم بشـمارم و در به جای آوردن آنچه بر عهـده و ذمّه من است همّت گمارم و در صورت قصور و تقصیرم، جبران کرده از آنان رضایت بطلبم نه آن که بدون اعتنا و بی تفاوت، بگذرانم یا چونان دین بازانِ کژاندیش، بی راهه بپیمایم و در منجلاب خودساخته بخواهم حقوق پایمال شده و یا دل و شیشه ای را که شکسته ام به پسند و سود خود، با نماز و طواف و صدقه و روضه بدون پشتوانه و سفره و خیرات مرموزانه، مرمّت سازم.

«اَعَوُذُ بِاللهِ اَنْ اَکونَ مِنَ الْجاهِلِینَ».(5) به خدا پناه می برم این که از گروه نادان باشم.

قلبم را از اندیشه بد، تقلّب و پس رَوی و تیره بختی، باز دار.

بر خوشه عرفان و باورم بیفزا، که بنده را همواره، چاره ای جز خداوند و چاره سازی جز او نیست.

اَزِمَّهُ ٱلْاُمُورِ طُرًّا بَیَدِه***وَ ٱلکلُّ مُسْتَمِدَّهٌ مِنْ مَدَدِه(6)

زمام همه امور به دست او است و همگی از مدد او استمداد می جویند.

ص:56

1- مفاتیح الجنان، بخشی از زیارت جامعه کبیره.

۲- نگارنده.

۳- سراینده اش را نیافتم.

۴- اسرا/ ۸۲.

۵- بقره/ ۶۷.

۶- حکیم ملاهادی سبزواری. رک: مرتضی مطهری، شرح مبسوط منظومه، ص۱۲.

دیده ما، بهر دیدهور شدن، بسته به دیدن تو و منتظر نگاه توست.

«مَتی تَرانا وَ نَراک».(۱) کی بر ما می نگری و چه وقت به برکت نگاه تو، ما بینا می شویم؟

شود جهانی به کامم اگر کنی تو نگاهم***امید من که اگر را خدا کند بپذیری(۲)

نگاهی به پدرم، گوشه چشمی به مادرم.

در زمین، آسمانی ام گردان و در برهه خاکی ام به پهنه افلاکم ببر و از پَرسه در ناسوت رهانیده به بام ملکوتم سُکنی ده، چه احساسم دمادم زمزمه دارد که:

مرغ باغ ملکوتم نی ام از عالَم خاک***چند روزی قفسی ساخته اند از بدنم(۳)

دل و جانم آیینه دار مِهرِ تابناک و ماندگار تو باد، وگرنه مهر دیگران، سوسوزنان و جوراجور، گاه هست و گاه نیست.

بنده پیر خراباتم که لطفش دائم است***ورنه لطف شیخ و زاهد گاه هست و گاه نیست(۴)

در پس هر نمازم قرائت سه بار سوره توحید را به تو هدیه می کنم؛ آرزومندم که از سر نوازش و دهش، جان قرآنی به من ارزانی داری. ای آقای من، از من بپذیر.

با نگاه نزهت آمیز خویش، باورم را به آخرتِ بی کران افزون فرما و آن را در ذهن و زبان و کردارم پدیدار گردان؛ چه با اعتقاد و آهنگم به دنیای تنها، همه رفاه و خوشی های فرارسیده از سوی خدای متعال برایم، تسویه حساب رفتار پسندیده ای خواهد بود که گاه در زندگی ام از من بروز می یافت.

«مَنْ کانَ یُرِیدُ حَرْثَ الْآخِرَهِ نَزِدْ لَهُ فِی حَرْثِهِ وَ مَنْ کانَ یُرِیدُ حَرْثَ الدُّنْیا نُؤْتِهِ مِنْها وَ ما لَهُ فِی ٱلْآخِرَهِ مِنْ نَصِیب».(۵) هر کس محصول آخرت را بخواهد ما بر آن چه کاشته، خواهیم افزود و هر کس تنها محصول دنیا را بخواهد از همان دنیا به او می دهیم، ولی در آخرت بهره ای نخواهد داشت.

با مِهر و معرفت و دانش و بینش ژرفناک خویش از مهلکه و حصر نادانی ام رهایی ده؛ چه از آسمانم به ناشناخته ها می رسم، از زمینم به نادانی منتهی است، از خویشتنم نیز بی خبرم، معرفتم به خدای عزیز هم هزاران وصله دارد و از هر جهت، «ندانستن» مرا فرا گرفته است.

۱- مفاتیح الجنان، بخشی از دعای ندبه.
۲- نگارنده.

۳- ظاهراً از مولوی است.

۴- حافظ، ص ۵۰، غزل ۷۱.

۵- شوری/ ۲۰.

دیده ای بخشای تا بینا شوم***دانشم آموز تا دانا شوم(۱)

فرزندانم را در عهد فتنه و آزمون و انتظار به پناه و نگاه ویژه تو می سپارم.

مبادا ندانسته و بی تجربه با خیالاتم و یا با قصد آلوده و دروغ های سیاه، کسی را مشورت دهم و او را با نام محبّت و یا به اسم دل سوزی در ورطه ای رهنمون شوم.

مبادا کسی از دست و زبانم در امان نباشد و من بی اعتنا به حضور خداوند و روز واپسین، دانسته و هدفدار با حرف ها و رفتارهایم، دزدکی در حیاط و نشاط زندگی او نهال زقّوم بنشانم، پر و بالش دهم و گستاخانه میوه تلخ مزّه آن را قسمت کام او بدانم، بر آبرویش در آویزم و سبوعانه آن را از هم بِدَرَم، دلش را خسته و شکسته سازم و این را پیش آمدی بخوانم، آن گاه، بی تفاوت بخندم و بگذرانم و یا برای گریز از تاوان گفته ها و رفتارهایم تنها با نماز و زیارت و طوافِ زینت یافته از شیطان، وجدان فرو مرده ام را مجاب سازم، خود را فریب داده آرزو کنم آثار رفتارم در اجتماع، فراموش گردد و قلبی را که بی شرمانه شکسته ام بدون برملا شدن حقیقت، خود به خود سامان یابد، سپس در این گیراگیر، خود را آمرزیده، نیک فرجام به تو نزدیک و در سایه رضایت تو بپندارم.

«یَحْلِفُونَ لَکم لِتَرْضَوا عَنْهُم فَأِنْ تَرْضَوْا عَنْهُم فإِنَّ الله لا یَرْضی عَنِ القَوْمِ الْفاسِقینَ».(۲) برایتان سوگند یاد می کنند تا از آنان راضی شوید. اگر شما از آنها راضی شوید، خداوند از گروه فاسق راضی نخواهد شد.

«یَحْلِفُونَ بِاللهِ لَکمْ لِیُرْضُوکمْ وَاللهُ وَ رَسُولُهُ اَحَقُّ أَنْ یُرْضُوهُ اِنْ کانُوا مُؤْمِنینَ».(۳) آنها برای شما سوگند یاد می کنند، تا شما را راضی سازند، در حالی که شایسته تر این است که خدا و رسولش را راضی کنند، اگر ایمان دارند.

عزیزا، یاری ام رسان که اگر چنین باشم از نگاه نافذ و عتاب آلود تو، به هیچ کجا پناه نتوانم برد و هر چه را در پیشگاه الهی به نام زیرکی، سرشته و در پیش نهاده ام، تهی خواهم یافت.

«اَعُوذُ بِالله اَنْ اَکونَ مِنَ الْجاهِلینَ».(۴) به خدا پناه می برم این که از گروه نادان باشم.

مبادا، تنها به خاطر گمانم در باره کسی، او را بی آبرو ساخته آزارش دهم.

چون آنانی نباشم که از رویارویی با حقیقت و پاس داشتِ آن، گریزانند و وجدان خود را در مهلکه شهوت، شکم و منفعت طلبی، خفته و خفه ساخته و در خودخواهی فرو مرده اند.

ص:۵۸

۱- سراینده اش را نیافتم.

۲- توبه/ ۹۶.

۳- توبه/ ۶۲ .

۴- بقره/ ۶۸.

بیا و با حضور و سخنان خوش الحان، ملکوتی، پُرجاذبه و دل نشین خویش، خودباوری، خودآگاهی و کمال خواهی جوانان شیعه را افزون فرما و آنان را از سرخوردگی، دل زدگی، پندارهای سست، گرایش های پوچ، نیست انگاری، درماندگی، آسیب پذیری و سقوط ایمن بدار.

«بِکمْ اَخْرَجَنَا الله مِنَ الـذُّلِّ وَ فَرَّجَ عَنّا غَمَراتِ الْکرُوبِ وَ اَنْقَذَنا مِنْ شَـفا جُرُفِ الْهَلَکاتِ وَ مِنَ النّارِ».(۱) خداوند به وسیله شما ما را از خواری بیرون ساخته، موج های گرفتاری را از ما بر طرف می سازد و از پرتگاه های هلاکت، نجات می بخشد.

بیا که شاد بودن مردم در غیبت و غفلت از تو بیهوده و ملال آور است و با یاد وجود و لطف تو، غمین و افسرده بودن، بیهوده تر و تلخ تر.

والله که شهر بی تو مرا حبس می شود***آوارگی و کوه و بیابانم آرزوست(۲)

بیا که زمان حاضر را بدون تو و با این همه بیچارگی و عجز و نیاز، عصر توسعه ارتباطات و انفجار اطلاعات نامیدند؛ ندانم آن گاه که با ظهور و حضور تو دروازه دانش به روی بشر باز می گردد و رازی سر به مُهر و حقی ناشناس و حق ناشناسی ایمن نیست و خاطری پریشان نمی ماند و انسان با تمام نیازمندی هایش سامان می پذیرد، این خماران یک شبه، آن عصر فیض دمادم و شُرب مدام و دولت موعود و تأثیر آن را چه نام خواهند نهاد؟

بیا و از رخساره دین، غبار کهنگی، افول، واژگونگی و تحریفات و خرافات و افسانه های در هم تنیده و غلّوآمیز را پاک گردان و آن را از انزوا، پژمردگی، محدودیت های جوراجور، رکود و بی رمقی و بی رونقی و عقب ماندگی و ناخوشایندی و تهمت های ناروا نجات بخش.

«اَیْنَ الْمُـدَّخَرُ لِتَجْدیـدِ الْفَرائضِ وَ السُّنَنِ؟ اَیْنَ الْمُتَخَیَّرِ لِإعـادَهِ الْمِلَّهِ و الشَّریعهِ؟ اَیْنَ الْمُؤَمَّلُ لِأحْیـاءِ الْکتـابِ وَ حُـدودِهِ؟ اَیْنَ مُحیی مَعالِمِ الدّینِ وَ اَهْلِهِ؟»(۳) کجاست آن که برای تازه گردانیدن فرائض و سنت های دین اسلام، ذخیره شده است؟ کجاست آن که برای بازگردانـدن کیش و آیین اسلام، برگزیـده شـده است؟ کجاست آن که برای زنـده نمودن قرآن و حـدود آن، آرزو شده است؟ کجاست آن که نشانه های دین اسلام و مسلمانان را زنده می سازد؟

بیا و جامعه اسلامی را از آفت های بیرونی یعنی کفر و نابودی و از آفت های درونی یعنی دورویی، نفاق و سطحی نگری که زاییده انحراف از آموزه های فرهنگ اسلامی و خطرناک ترین و هولناک ترین آفت درونی است، نجات بخش. و مردم را از بند اسارت آثار شوم آن یعنی بدفهمی، ساده اندیشی، درک ضعیف و تحلیل نادرست از حقایق دینی و اجتماعی، و ارتزاق از سفره اهل

۱- مفاتیح الجنان، بخشی از زیارت جامعه کبیره.

۲- مولوی، کلیات شمس تبریزی، ص۲۰۳، غزل ۴۴۱.

۳- مفاتیح الجنان، بخشی از دعای ندبه.

نفاق، کج فهمی، انحصارطلبی، واپس گرایی، مقدس مآبی، فراموش کاری، خرافه پردازی، پای بندی به تعصب های باطل و افراط و تفریط در امور فردی و اجتماعی، آزاد گردان.

«وَلَقَدْ کتَبْنا فِی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّکرِ أَنَّ الْأَرْضَ یَرِثُها عِبادِیَ الصّالِحُونَ».(۱)در «زبور» بعد از ذکر (تورات) نوشته ایم: بندگان شایسته ام (حکومت) زمین را به ارث خواهند برد.

«إِنَّ الْأَرْضَ لِلّهِ یُورِثُها مَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَالْعاقِبَهُ لِلْمُتَّقِینَ»(۲) زمین از آنِ خداوند است و او به هر که خواهدش وا می گذارد. و فرجام نیک از آنِ خود نگهداران است.

مبادا که در فراز و فرود اندیشه های ما و در پیچ و خم چگونه زیستن مان، فراموش شوی و ناخواسته، تنها و غریب بمانی. ترسم که در این شام، فراموش شوی تا دم صبح.

مانده پای آبله از راه دراز،

بر دم دهکده مردی تنها،

کوله بارش بر دوش،

دست او بر در، می گوید با خود:

غم این خفته چند،

خواب در چشم ترم می شکند.(۳)

۱- انبیا/ ۱۰۵.

۲- اعراف/ ۱۲۸.

۳- نیمایوشیج.

دولت فیض

عصر ظهور، ثمره همّت و کوشایی پیامبران و اولیای الهی، پاداش انتظار، تحقق آرزوی دیرینه فطرت بشری، پایان غربت و تنهایی، کرانه کفر و ناباوری، فروپاشی نفاق و دورویی و خیانت و ستم، دوران همراهی آسمان و زمین با انسان کامل، جلوگاه سجده ملائک بر آدم، روزگار برپایی دولت فیض و زنده شدن ملت ها، تجلی دمادم فیّاض مطلق، زمانه سرفرازی حق و درستی ها و راستی ها، موسم همدلی و صعود از پلّکان ملکوت، فصل شکفتن و سعه اخلاص و عمل، صبحِ زمان، هنگامه رهایی و نماد نیک فرجامی آفرینش عالَم است.

در این بخش به گوشه هایی از ویژگی ها و آثار این دولت فیض پرداخته ام.

هله ای گروه امامیان بکشید هلهله این زمان***که ظهور دلبر ما عیان شده فاش و ظاهر و برملا(۱)

تو نه دوری و نه آمدنت دیر است؛ تو زودتر از انتظاری.

«أِنَّهُمْ یَرَوْنَهُ بَعیداً وَ نَراهُ قریباً».(۲) آنان دورش می بینند و ما نزدیک می بینیم.

از غم هجر مکن ناله و فریاد که دوش***زده ام فالی و فریادرسی می آید(۳)

دشمنان بدخواه و کینه توز ما با ارائه طرح دهکده و نظم نوین جهانی، ناخواسته و ندانسته پویه های ذهنی مردم دنیا را به سوی حکومتی یکپارچه، سوق داده، زمینه ساز پذیرش حکومت جهانی تو شده اند. "عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد."(۴)

«هُوَ الَّذی اَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدی وَ دینِ الحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدّینِ کلِّهِ وَ لَوْکرِهَ الْمُشْرِکونَ».(۵) او خدایی است که پیامبرش را با دین حق فرستاد تا آن را بر تمام ادیان آشکار سازد، هر چند مشرکان نپسندند.

حکومت یک پارچه و فراگیر و جهانی تو را که سراسر عدالت، امنیت، دانش، اخلاق، آزادی، نوزایی فرهنگی، تربیت، برکت، رفاه، آسایش و ترقی است خاطرخواهانه و مشتاقانه به انتظار نشسته ایم.

۱- صحبت لاری

۲- معارج/ ۷ و ۶.

۳- سراینده اش را نیافتم.

۴- سراینده اش را نیافتم.

۵- توبه/ ۳۳ و صف/ ۹. از پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام روایتی است که این آیه را به عصر ظهور تفسیر کرده اند. رک: تفسیر مجمع البیان، ج۵، ص۳۸ ذیل آیه ۳۳/ توبه. و ج۹، ص۱۹۱ و ۱۹۲ ذیل آیه ۲۸/ فتح.

نگران با من استاده سحر

صبح می خواهد از من(۱)

«اَللّهُمَّ اِنّا نَرْغَبُ اِلَیْک فی دَوْلَه کریمَه، تُعِزُّ بِهَا الْاِسْلامَ وَ اَهْلَهُ وَ تُذِلُّ بِهَا النِّفاقَ وَ اَهْلَهُ وَ تَجْعَلُنا فیها مِنَ الدُّعاهِ اِلی طاعَتِک وَ الْقادَهِ اِلی سَبیلِك وَ تَرْزُقُنا بِها کرامَهَ الدُّنْیا وَ الْآخِرَه».(۲) بار خدایا، به درگاهت مشتاقِ دولت کریمه ای هستیم که به واسطه آن اسلام و مسلمانان را عزیز و نفاق و منافقان را خوار و ذلیل گردانی. و ما را در آن عصر از کسانی قرار دهی که مردم را به طاعت تو فراخوانده، به راه تو رهنمون می شوند. و کرامت دنیا و آخرت را در آن دولت، روزی ما فرما.

به بوی نافه ظهور و حضور تو، فطرت های به خواب رفته، آرام، آرام بیدار می شوند؛ دفینه های خِرد، مُهر راز درون خویش را گشوده، برمَلا همه را به نمایش می گذارند و نعمت ها، سنت ها و باورهای فراموش شده، در جوار و جرگه تو به یاد آمده و در معرکه عمل، رونق می یابند.

ساقیا برخیز و در ده جام را***خاک بر سر کن غم ایّام را

با دل آرامی مرا خاطر خوشست***کز دلم یکباره برد آرام را

صبر کن حافظ به سختی روز و شب***عاقبت روزی بیابی کام را(۳)

جمعه تو را انتظار می کشد و چون از ظهر بگذرد و تو نیایی، ناامید و دژم، پایان روز، هنگام غروب همه را دلگیر می سازد.

ظهور، حق توست، ومن از گذار ایثار واخلاق تو ظاهر و حاضرم.

حق تو باشد ظهورم جای تو من ظاهرم***قلّه ایثار و اخلاقی که می گویند تویی(۴)

وای بر من اگر جای تو را گرفته یا علت غیبت و تأخیر تو باشم.

«لَعَنَ اللهُ اُمَّهً دَفَعَتْکمْ عَنْ مَقامِکمْ وَ اَزالَتْکمْ عَنْ مَراتِبِکمُ الَّتی رَتَّبَکمُ اللهُ فیها».(۵) نفرین خدا بر گروهی که شما را از مقامتان باز داشتند و شما را از مرتبه هایتان که خداوند ترتیب داده بود برداشتند.

به وجود تو، نبات می روید و به رویش تو، عدالت، که «بِیُمْنِک رُزِقَ الْوَری وَ بِوُجودِك ثَبَتَتِ الْأَرْضُ وَ السَّماءُ».(۶) به یُمن حضور تو همه روزی دارند و به برکت وجود تو زمین و آسمان پایدار است.

ص:۶۲

۱- نیمایوشیج.

۲- مفاتیح الجنان، بخشی از دعای افتتاح.

۳- حافظ، ص۷، غزل ۸ .

۴- نگارنده.

۵- مفاتیح الجنان، بخشی از زیارت عاشورا.

۶- مفاتیح الجنان، بخشی از دعای ندبه.

گاه از دوری تو، دل تنگ شده، قلبم می سوزد، چشمانم شعله می کشد، اشکم می جوشد و احساسم فریاد بر می آورد:

«اَیْنَ مُعِزُّ الْاَوْلِیاءِ و مُذِلُّ الْاَعْداءِ؟ اَیْنَ جامِعُ الْکَلِمَهِ التَّقْوی؟ اَیْنَ بابُ اللهِ الَّذی مِنْهُ یُؤْتی؟ اَیْنَ وَجْهُ اللهِ الَّذی اِلَیْهِ یَتَوَجَّهُ الْاَوْلِیاءُ؟»(۱) کجاست عزّت بخش دوستان و ذلّت ساز دشمنان؟ کجاست دارنده کلمه تقوا؟ کجاست دروازه خدا که از آن وارد می شوند؟ کجاست وجه اللهی که دوستان به واسطه او به خدا متوجّه می شوند؟

صبر است مرا چاره هجران تو لیکن***چون صبر توان کرد که مقدور نماندست(۲)

چرا به دولت تو خوش نباشم که پُرآوازه ترین، برجسته ترین و ایده آل ترین حکومتِ تجدّد خواهِ نواندیش، خردگرا و جاودانه دینی و جهانی است که آفرینش به عمر خود دیده است؟

چرا خود را به ظهور تو امید نبخشم که ظهور تو، پایان دورویی و ستم و سختی و غم و اندوه و غربت و محرومیت است؟

«اَللّهُمَّ اکشِفْ هذِهِ الْغُمَّهَ عَنْ هذِهِ الْاُمَّهِ بِحُضُورِهِ وَ عَجِّلْ لَنا ظُهُورَهُ».(۳)خداوندا، با حضور و ظهورش، گرفتاری ها را از امت اسلامی بر طرف ساز.

درد، عالم را به خود پیچیده باز آی ای طبیب***بی شک آن اکسیر و تریاقی که می گویند تویی(۴)

تو پیشوای همه ای و این مقام تنها تو را سزاست؛ چه، به نهضت و تدبیر تو، دوران سستی ها، خامی ها، کژی ها و پوچی ها پایان می گیرد و عمر دو رویی، انحطاط، انحراف، تباهی و افکار فرسوده، فیصله می یابد و در پرتو آن، تأمین نیازمندی ها و خیال امنیت و آسایش، این آرزوی دیرینه بشر، تحقق می پذیرد و گرایش به خوبی ها، پاکی ها، راستی ها و درستی ها افزون می گردد و جای جای جهان را فرا می گیرد و جامعه ای نوین و ایده آلِ جهانی با حکومتی شایسته و دینی با قانون های بایسته و نویدبخش، به سود آحاد بشر و قشرهای گونه گون، پایه گذاری می شود.

«بَقِیَّهُ اللهِ خَیْرٌ لَکمْ اِنْ کنْتُمْ مُؤْمِنینَ».(۵) ماندگار خدا برای شما خیر ــ سودمند و مورد نیاز ــ است اگر باور کنید.

«أَفَغَیْرَ دینِ اللهِ یَبْغُونَ وَلَهُ اَسْلَمَ مَنْ فِی السَّمواتِ وَالأَرْضِ طَوْعاً و کرْهاً وإِلَیْهِ یُرْجَعُونَ».(۶) آیا جز دین خدا را می جویند؟ با این که آن چه در آسمانها و زمین است خواه و ناخواه تسلیم اویند و به سوی او باز خواهند گشت.

۱- مفاتیح الجنان، بخشی از دعای ندبه.

۲- حافظ، ص۲۸، غزل ۳۸.

۳- مفاتیح الجنان، بخشی از دعای عهد.

۴- نگارنده.

۵- هود/ ۸۶ . از امام باقر علیه السلام روایتی است که «بقیه اللّه...» را حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف دانسته اند.

رک: الکافی، ج۱، ص۴۷۲، حدیث ۵ .

۶- آل عمران/ ۸۳; از امام باقر علیه السلام روایت است که این آیه را به عصر ظهور تفسیر کرده اند. رک: بحارالأنوار، ج۵۲، ص۳۴۵ به نقل از تفسیر عیاشی ذیل آیه یاد شده.

بیا که انگیزه ها، شایستگی ها، همدلی ها، ارزش ها و رویکردهای روحانی، خداپرستانه و آخرت گرایانه تو را انتظار می کشند.

علاج ضعف دل ما به لب حوالت کن***که این مفرّح یاقوت در خزانه توست

من آن نیم که دهم نقد دل به هر شوخی***در خزانه به مُهر تو و نشانه توست(۱)

«وَنُرِیدُ أَنْ نَمُنَّ عَلیَ الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّهً وَنَجْعَلَهُمُ الوارِثِینَ».(۲) ما اراده کرده ایم که گروه مستضعفِ در زمین را، پیشوایان مردم و وارثان حکومتِ زمین قرار دهیم.

دنیا، پیش از ظهور تو، به دالان و تونل تاریک، محدود، پُرمخاطره با چراغ های مصنوعی تعبیه شده می ماند که ما در آن می بایست با مراقبت و احتیاط و تدبیر و عمل، باورمندانه به انتظار برهه فروغ طبیعی و فراخ زمانه ظهور تو پیش رویم.

«یَهْدِی بِهِ اللّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوانَهُ سُبُلَ السَّلامِ وَیُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلیَ النُّورِ بِإِذنِهِ وَیَهْدِیهِمْ إِلی صِراط مُسْتَقِیم».(۳) خداوند به واسطه او کسانی را که از پی خشنودی او راه سلامت را می پیمایند رهنمون می شود و آنان را از تاریکی به نور وارد ساخته، به راه راست هدایت می کند.

شب ظلمت و بیابان به کجا توان رسیدن***مگر آن که شمع رویت به رهم چراغ دارد(۴)

ذرّه ذرّه حضورم در پیچاپیچ زندگی، وامدار وجود توست و دلادل در فراز و فرود آن، چشم انتظار، به ظهورت امید بسته است. "یا رب مکن امید کسی را تو ناامید."(۵)

تو خواهی آمد؛ به روزگار نامبردار تو سوگند که از نصیبه ازل به غمزه چشم خمار تو رنگ الفت و طرح محبت دارد، تو خواهی آمد.

«اِنّی لَأَجِدُ ریحَ یُوسُفَ لَوْلا اَنْ تُفَنِّدونَ».(۶) اگر مرا کم خرد نخوانید من حقیقتاً بوی یوسف را حس می کنم.

«وَیَوْمَئِذ یَفْرَحُ المُؤْمِنُونَ».(۷) در آن روز مؤمنان شاد می شوند.

خاک افلاک نور است

گرد راه بر روی آن رخساره اش بنشسته است

آخر از راه ایمان باز می آید

نور دارد این خبر(۸)

ص:۶۴

۱- حافظ، ص۲۵، غزل ۳۴.

۲- قصص/ ۵ ; از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله گزارش شده است: «نَحْنُ تَأْوِيلُ هذِهِ الْآيَه....» (ما تأویل این آیه به شمار می آییم.) رک: بحارالأنوار، ج۲۵، ص۷.

۳- مائده/ ۱۶.

۴- حافظ، ص۷۹، غزل ۱۱۷.

۵- سراینده اش را نیافتم.

۶- یوسف/ ۹۴.

۷- روم/ ۴.

۸- نگارنده.

خاک دل جامعه بشری به نسیم جان بخش و روح افزای تو، از خواب آشفته و بی خبری زمستانی بیدار خواهد شد و رویش شکوفه های بهاری با عطر دل انگیز آگاهی و نماد توحیدی، سرتاسر آن را فرا خواهد گرفت و گوارایی میوه های آن، کام زندگی بشر را شیرین خواهد ساخت.

زکوی یار می آید نسیم باد نوروزی***از این باد ار مدد خواهی چراغ دل بر افروزی(۱)

«اِعْلَمُوا اَنَّ الله یُحیْی اْلأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها».(۲) بدانید که خداوند، زمین را بعد از مرگش، زنده خواهد ساخت.

پس از پیدایش چشم ناپیدا و بینای تو، هر گم گشته ای راه خود را باز یابد و به پژواک بر آمده از حنجره تو، خدا گرایی در خاستگاه خویش آرام، منزل گزیند و نورزیبای ایمان تا پستوهای دل ها و اندیشه ها را فراگرفته، روشن می سازد و همه را از تفرقه و جدایی رهایی می بخشد.

«وَ إِنْ مِنْ أَهْلِ اْلکتابِ إِلاّ لَیُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَیَوْمَ القِیامَهِ یَکونُ عَلَیْهِمْ شَهیداً».(۳) هیچ یک از اهل کتاب نیست جز آن که پیش از مرگ، به او ایمان آورند.

از پس ابر غم بار، برآ که تابش تو، پایانه مهجوریت قرآن و نهایت غربت عترت و کرانه تنهایی و بی کسی است.

«وَعَدَ اللهُ الَّذینَ آمَنُوا مِنْکمْ وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی اْلأَرْضِ کمَا اسْتَخْلَفَ الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَیُمَکنَنَّ لَهُمْ دِینَهُمُ الَّذِی ارْتَضی لَهُمْ وَلَیُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً یَعْبُدُونَنِی لا یُشْرِکونَ بِی شَیْئاً».(۴) خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و عمل شایسته انجام دادند وعده داده است که آنان را در زمین جانشین قرار دهد، همان گونه پسندیده [در جهان] استقرار خواهد بخشید و ترس و هراسشان را بعد از وحشت به آرامش و امنیت، مبدّل خواهد ساخت، تا تنها مرا بپرستند و شریکی برایم قرار ندهند.

بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست***بگشای لب که قند فراوانم آرزوست

ای آفتاب حسن برون آ دمی ز ابر***کان چهره مشعشع تابانم آرزوست

یعقوبوار وا اسفاها همی زنم***دیدار خوب یوسف کنعانم آرزوست

پنهان زدیده ها و همه دیدها ازوست***آن آشکار صنعت پنهانم آرزوست(۵)

* * *

عالم تمام گشت و به پایان رسید عمر***ما همچنان در اول وصف تو مانده ایم(۶)

ص:۶۵

۱- حافظ

۲- حدید/ ۱۷.

۳- نساء/ ۱۵۹; از امام صادق علیه السلام گزارش شده است: «هذِهِ نَزَلَتْ فینا خاصَّةً». (این آیه، ویژه ما نازل شده است) رک: بحارالأنوار، ج۴۶، ص۱۶۸، حدیث ۱۱.

۴- نور/ ۵۵ ; در روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که این آیه را به شرایط و زمان ظهور امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف تفسیر کرده اند. رک: همان، ج۳۶، ص۳۰۴، حدیث ۱۴۴.

۵- مولوی، کلیات شمس تبریزی، ص۲۰۳، غزل ۴۴۱.

۶- سراینده اش را نیافتم.

منابع

قرآن کریم

۱. اعتصامی، پروین، دیوان، ابوالفتح اعتصامی، تهران، چاپ هشتم، مرداد ۱۳۶۳.

۲. امام خمینی، دیوان امام، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(س)، چاپ بیست و هشتم، تهران، بهار ۱۳۷۹.

۳. جلال الدین مولوی محمد بن الحسین البلخی ثم الرّومی، مثنوی معنوی، انتشارات طلوع، بی جا، چاپ پنجم، آبان ۱۳۶۶.

۴. حافظ شیرازی. شمس الدین محمد، دیوان، به اهتمام قزوینی و دکتر قاسم غنی، نشر لقمان، (بی جا: بی تا).

۵. حسن زاده آملی. حسن، دیوان اشعار، مرکز نشر فرهنگی رجاء، قم، چاپ اول، تابستان ۱۳۶۴.

۶. حسینی استرآبادی. سیدشرف الدین، تأویل الآیات الظاهره، انتشارات جامعه مدرسین، قم، چاپ اول، ۱۴۰۹ق.

۷. سنایی غزنوی. حکیم ابوالمجد مجدود بن آدم، به سعی و اهتمام مدرّس رضوی، انتشارات کتابخانه سنائی، بی جا، چاپ سوم، ۱۳۶۲.

۸. حکیم نظامی گنجه ای. کلیات خمسه (مخزن الأسرار، خسرو و شیرین، لیلی و مجنون، هفت پیکر، اسکندرنامه)، مؤسسه انتشارت امیرکبیر، تهران، چاپ سوم، اردیبهشت ۱۳۵۱.

۹. دشتی. محمد، ترجمه نهج البلاغه، مؤسسه فرهنگی تحقیقاتی امیرالمؤمنین علیه السلام، (قم: زمستان ۱۳۸۱)، چاپ سوم.

۱۰. سعدی. مصلح بن عبدالله، کلیات سعدی، به اهتمام محمدعلی فروغی، (تهران: ۱۳۶۵)، چاپ اول.

۱۱. سپهری. سهراب، صدای پای آب، «شب تنهایی خوب»، نشر دارینوش، بی جا، چاپ اول، بهار ۱۳۷۵.

۱۲. شریف دارابی. عبّاس، تُحْفَهُ الْمراد (شرح قصیده ی میرفندرسکی، به ضمیمه شرح خلخالیْ و گیلانی، به کوشش: محمدحسین اکبری ساوی) انتشارات الزّهراء، (بی جا: زمستان ۱۳۷۲)، چاپ اوّل.

۱۳. شهریار. سیدمحمدحسین، کلیات دیوان شهریار (دوجلدی)، انتشارات نگاه و انتشارات زرین، تهران، چاپ هفتم، ۱۳۶۶.

۱۴. الطبرسی. الشیخ ابوعلی الفضل بن الحسن، مجمع البیان، منشورات مکتبه آیت الله العظمی المرعشی النجفی مطبعه عرفان، (قم: ۱۴۰۳هـ.ق).

۱۵. قمی. عباس، مفاتیح الجنان.

۱۶. کلینی. أبی جعفر محمد، الکافی (۸جلدی)، دارالکتب الأسلامیه، (تهران: ۱۳۶۵ش)، چاپ چهارم.

۱۷. لاهوری. اقبال، کلیات اشعار فارسی، مقدمه و حواشی از: م. درویش، سازمان انتشارات جاویدان، (بی جا: ۱۳۶۱)، چاپ دوم.

۱۸. مجاهدی (پروانه). محمدعلی، آه عاشقان، (در انتظار موعود)، انتشارات سرور، قم، چاپ چهارم، ۱۳۷۹.

۱۹. مجلسی. محمدباقر، بحارالأنوار (۱۱۰جلدی)، مؤسسه الوفاء، (بیروت، لبنان: ۱۴۰۴ق).

۲۰. محتشم کاشانی، دیوان، به کوشش مهرعلی گرکانی، کتابفروشی محمودی، بی جا، بی تا.

۲۱. مطهری. مرتضی، شرح مبسوط منظومه، حکمت، تهران، چاپ ششم، زمستان ۱۳۶۹، ج۱.

۲۲. مطهری. مرتضی، شرح منظومه، حکمت، تهران، چاپ اول، اسفند ۱۳۶۰، ج۱.

۲۳. مولانا جلال الدین محمدمولوی رومی، کلیات شمس تبریزی، امیرکبیر، تهران، چاپ دهم، فروردین ۱۳۶۳.

۲۴. همدانی (متخلص به عراقی). شیخ فخرالدین ابراهیم، کلیات دیوان، با مقدمه استاد سعید نفیسی و حواشی از: م. درویش، سازمان انتشارات جاویدان، (بی جا: پاییز ۱۳۶۲)، چاپ سوم.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹